



وزارت معارف

ریاست انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

دري

صنف دهم

برای مکاتب پشتو زبان



سال چاپ: ۱۳۸۸ هـ. ش.



وزارت معارف

ریاست انکشاف نصاب تعلیمی

و تألیف کتب درسی

دری

صنف دهم

برای مکاتب پشتو زبان

کتابهای درسی متعلق به وزارت معارف میباشد و خرید و فروش آن در بازار جداً ممنوع است. با متخلفان برخورد قانونی صورت می گیرد.

سال چاپ: ۱۳۸۸ هـ . ش.

کمیته تجدید نظر

کمیته محتوا و لسان:

- عبدالرزاق کوهستانی عضو علمی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- شکیلا شمس هاشمی آمر دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- غلام سرور بغلانی عضو علمی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- محمد نسیم فقیری متخصص زبان و ادبیات، دیپارتمنت دری.
- سید محمود پایمناری عضو علمی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری.
- دکتور شفیه یارقین مشاور و رئیس امور تربیوی وزارت معارف.
- پوهنوال حمیدالله ویدا عضو شورای علمی وزارت معارف.

کمیته دینی، سیاسی و فرهنگی:

- دکتور محمد یوسف نیازی مشاور وزارت معارف.
- محمد آصف ننگ رئیس نشرات و اطلاعات وزارت معارف.
- مایل آقا متقی عضو دیپارتمنت علوم دینی.

کمیته نظارت

- دکتور عبدالغفور غزنوی معین انکشاف نصاب تعلیمی، مرکز ساینس و نشرات وزارت معارف
- رئیس کمیته
- محمد صدیق پتمن معین تدریسی وزارت معارف
- معاون سرمؤلف عبدالظاهر گلستانی رئیس انکشاف نصاب تعلیمی و تالیف کتب درسی عضو

کمپوز و دیزاین:

- وزیر گل صدیقی.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام

خداوند جل جلاله را سپاسگزاریم که در نتیجه ارادهٔ راسخ و قربانی های ملت مجاهد ما و مساعی جمیله سازمان ملل متحد و کشورهای بشردوست جهان، صلح سراسری و نظام سیاسی مشروع در کشور استقرار یافت و به مصیبت چندین سالهٔ ناشی از جنگ پایان داد. دولت جمهوری اسلامی افغانستان و در رأس جلالتمآب حامد کرزی از بدو تاسیس نظام مردمی حاکم، به منظور نیل به اهداف والای ملی، طرح پروگرام های نوینی را در تمام عرصه های باز سازی و انکشافی کشور در دستور کار خویش قرار داده است. با سپاس بیکران از حمایت بیدریغ و رهنمودهای داهیانهٔ جلالتمآب شان تلاشهای پیگیر و اقدامات موثری در عرصهٔ تعلیم و تربیه و در راستای نوسازی و شگوفایی معارف و تربیت نسل جوان به مثابهٔ افراد دارای روحیهٔ اسلامی، وحدت ملی، انسانهای متمدن و مسلمانان واقعی و نیرومند در مرحلهٔ تطبیق قرار دارد، که خیلی ها ارزنده و حایز اهمیت است. وزارت معارف در راستای طرحها و ابتکاراتی که در جهت بازسازی معارف افغانستان روی دست دارد، ریاست انکشاف نصاب تعلیمی و تالیف کتب درسی را موظف گردانید، تا از یک طرف مشکل کمبود و نبود کتب درسی مکاتب را رفع نماید و از جانب دیگر در روشنی پالیسی و اهداف علمی و فرهنگی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به تهیه و تدوین نصاب تعلیمی واحد که جوابگوی نیازمندیهای حال و آیندهٔ کشور باشد، بپردازد.

هدف نصاب تعلیمی جدید، تربیت و تعلیم اسلامی و علمی اولاد وطن که با مقتضیات جامعهٔ ما و معیارهای بین المللی موافق بوده و در راستای محتوای آن تفکر سالم را در اندیشهٔ اطفال، نوجوانان و جوانان دانش آموز تقویت نماید و آنان را با دست آوردهای دانش نوین آشنا سازند، می باشد. جوانان کشور ما باید مسلمانان متدین، وطندوست، مردم دوست، مجهز با زیور علم و کمال بار آیند و با انکشاف علوم و پیشرفت تمدن معاصر آشنایی حاصل نموده، با عزم راسخ از تحولات جدید و مثبتی که به میان آمده، مستفید گردند. آنها به منظور ساختن افغانستان نوین و ایجاد جامعهٔ مرفه، علاوه بر تحولات ساینس و تکنالوژی، بایست از اساسات علوم انسانی، حقوق بشر، صلح، وحدت ملی و همزیستی مسالمت آمیز آگاه بوده، وطندوستی، حفظ محیط سالم زیست، مبارزه با جهل و تولید و قاچاق مواد مخدر را در اولویت های امور تعلیمی و آموزشی خود قرار دهند.

از معلمان صدیق، دلسوز و با تجربه ما که در تطبیق نصاب تعلیمی جدید، مسؤولیت عظیم آموزش و پرورش اولاد کشور را به عهده دارند و از سایر شخصیت های علمی، فرهنگی و دانشمندان عرصه معارف کشور تمنا داریم، با ارائه نظریات و پیشنهادات سازندهٔ خویش مؤلفان ما را در تألیف و بهبود کتب درسی همکاری نمایند.

همچنان از کشورها و سازمان های محترم تمویل کننده (دانیدا، یونیسف، یونیسکو، بانک جهانی و ادارهٔ انکشاف بین المللی ایالات متحدهٔ امریکا) که در چاپ کتب، وزارت معارف را همکاری مادی نموده اند، سپاسگزار هستیم.

امیدواریم تمام شاگردان عزیز، معلمان گرامی، مادران و پدران محترم در حفظ کتابهای درسی از هیچگونه کمک و همکاری دریغ نفرمایند.

فاروق وردک

وزیر معارف جمهوری اسلامی افغانستان

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴	ابو علی سینا	۱	حمد
۲۵	نمونه کلام ابن سینا	۲	نعت حضرت سید المرسلین ﷺ
۲۶	علم	۳	آرزوی کودک نابینا
۲۷	نصیحت حکیمی به فرزندش	۴	حضرت ابو بکر صدیق ؓ
۲۷	قطعه	۶	مروت و مردانه‌گی
۲۸	راز موفقیت و کامیابی	۶	بیت
۳۰	اندرزهای حضرت عمر فاروق ؓ	۷	وطن
۳۱	دانش	۸	خواجه عبد الله انصاری رحمۃ الله علیه
۳۳	حکیم نظامی گنجوی	۱۰	بهار
۳۵	شرط نیکنامی	۱۱	حرمت خون مسلمان
۳۷	صلح	۱۲	نالیدن بلبل در فراق گل
۳۸	نصایح	۱۳	نتیجه ترحم بر حیوانات
۴۰	گل و پروانه	۱۵	ورزش و تندرستی
۴۱	صوفی عشق‌ری	۱۷	کشور ما افغانستان
۴۲	نمونه کلام عشق‌ری	۱۸	نشانه خردمندی
۴۳	ارزش نفس یک مسلمان	۱۹	پند بزرگان
۴۴	حکایت	۲۰	نیکخواهی و خدمت به خلق
۴۶	شایق جمال	۲۱	رعایت یتیم
۴۹	اولاد آن حضرت ﷺ	۲۲	دین اسلام

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۸۲	قسمت تشبیب یک قصیده	۵۰	نصیحت
۸۴	اندرزها	۵۱	حکایت
۸۴	وصف باغ و بهار	۵۱	اعتماد بر خویشتن
۸۵	حشره های شبتاب	۵۲	عشق حقیقی
۸۶	گروگان خورشید	۵۳	اسراف
۸۷	علامه اقبال لاهوری	۵۴	حکایت
۸۸	زنبور عسل	۵۵	ابر خطا پوش
۸۹	شاه شمیران	۵۷	حکایت
۹۱	وصف بهار	۵۸	شروط دوستی و محبت
۹۱	حرمت آموزگار	۵۹	امانت و راستکاری
۹۳	انگشتر طلا	۶۰	حضرت بلال بن رباح <small>رضی الله عنه</small>
۱۰۰	مادران صلح می‌خواهند	۶۲	پند دانایان
۱۰۲	آفتاب طلوع کرد	۶۴	ناصر خسرو در شهر بصره
۱۰۳	تا به کی	۶۷	حکایت
۱۰۵	ارزش علم و هنر	۶۸	بزرگی جهان
۱۰۷	حکایت	۶۹	نزاع بر سر الفاظ
۱۰۸	مواد مخدر	۷۱	دو بز مغرور
۱۰۹	آشتی	۷۲	بخش دستور زبان
۱۱۰	کابل و برف زمستان	۷۸	مناجات
۱۱۱	ماین	۸۰	کرم کردگار

حمد

آنکه ایمان داد مشت خاک را	حمد بی حد مر خدای پاک را
داد از طوفان نجات او نوح را	آنکه در آدم دمید او روح را
تا سزایی داد قوم عاد را	آنکه فرمان کرد قهرش باد را
بر خلیش نار را گلزار کرد	آنکه لطف خویش را اظهار کرد
کرد قوم لوط را زیر و زبر	آن خداوندی که هنگام سحر
پشه‌یی کارش کفایت ساخته	سوی آن خصمی که تیر انداخته
ناقه را از سنگ خارا برکشید	آنکه اعداء را به دریا درکشید
در کف داوود آهن موم کرد	چون عنایت قادر قیوم کرد
شد مطیع خاتمش دیو و پری	با سلیمان داد ملک و سروری
هم ز یونس لقمه‌یی با حوت داد	از تن صابر به کرمان قوت داد
دیگری را تاج بر سر می‌نهد	بنده‌یی را اره بر سر می‌کشد

پندنامه عطار

معنی	لغت
ثنا و صفت خداوند ﷻ	۱- حمد
دوست	۲- خلیل
آتش	۳- نار
دشمن	۴- خصم
دشمنان، جمع عدو	۵- اعداء
شتر	۶- ناقه
فرمانبردار	۷- مطیع
روزی	۸- قوت
ماهی	۹- حوت

سفارش: شاگردان با استفاده از لغات فوق یک مقاله نیم صفحه ای بنویسند.

نعت حضرت سید المرسلین ﷺ

دروود از حضرتش بر جان آن کس	که نامد در جهان مانند او کس
ملایک تا بشر جمله طفیلش	نبوده با کسی پیوند و میلش
مهین و برترین آفرینش	سر و چشم خرد را تاج بینش
خرد دانا به نور روی او شد	معطر از نسیم کوی او شد
زمین و آسمان و عرش و کرسی	بهشت و دوزخ و جنی و انسی
ز بهر اوست بشنو از دل پاک	بدین روشن دلیلی هست لولاک
مرفه انبیاء در زیر جاهش	مشرف اولیاء از خاک راهش
به جودش انبیاء گشتند محتاج	ز گفتش اولیاء بر سر نهند تاج
فتوح انبیاء و اولیاء زو سست	چه گویم گر بدانی جمله خود اوست
درین عالم هر آنکو برتری یافت	ز خاک درگاه او سروری یافت
از آن از آفرینش برتر آمد	که بر جمع دل او سرور آمد

پند نامه

شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری

شماره	لغت	معنی
۱-	دروود	دعا، رحمت
۲-	مهین	بزرگ، بزرگترین
۳-	خرد	عقل و هوش
۴-	معطر	خوشبو، عطر آگین
۵-	مرفه	در رفاه و آسایش، آسوده
۶-	جود	کرم، جوانمردی
۷-	برتری	بلندی، مرتبه

سفارش: شاگردان درباره فرق حمد و نعت نیم صفحه بنویسند و معلم صاحب آنرا اصلاح کند.

آرزوی کودک نابینا

میگویند که آفتاب بی اندازه زیبا و منظره گلهایی که در کنار دریا بر روی آب ریخته، بسیار دلاویز و پرواز پرنده گان از چیزهای تماشایی است. میگویند، شبها روشنایی دلکش، چهره آسمان را می آراید. میگویند رنگ گلها از عطر آنها بهتر و خوشایندتر است.

دره ها، کوه ها، چمنها، آبها و بیشه ها خصوصاً سحرگاهان به قدری لطیف و دلکش است که انسان در برابر این همه آثار باید زانو زند و سرفرود آورد؛ اما من نه آن دریا را که ولوله اش به گوشم میرسد، میتوانم دید و نه آن گلهای رنگارنگ را، نه آن میوه های قشنگ و نه روشنایی دل انگیز صبح را. از ندیدن آنها اندوهگین و دلتنگ نیستم.

خدایا!

ازین همه زیبایی های جهان هیچکدامش را آرزو نمیکنم؛ اما ای کاش که روی مادرم را میدیدم.

از آیین نگارش

سفارش:

شاگردان با جملات توصیفی در باره شهر یا ولسوالی خود پنج دقیقه صحبت کنند.

حضرت ابوبکر صدیق ؓ

نام مبارک شان عبدالله و لقب شان صدیق و عتیق است. آنحضرت ؐ ایشان را به این دو لقب مفتخر گردانیدند. کنیت شان ابوبکر و در هشتمین جد به آن حضرت ؓ شریک میگردند. ولادت شان دو سال و چند ماه پس از ولادت با سعادت رسول خدا ؐ واقع شده است و همچنین دو سال و چند ماه پس از رحلت آن جناب ؐ وفات یافتند و عمر شان ۶۳ سال بود.

حضرت ابوبکر صدیق ؓ بی نهایت نرم دل و بی حد بردبار و در رفاقت آنحضرت ؐ از همه سابق و فایق بودند. پس از رحلت آنحضرت جانشین شان قرار گرفتند و لقب خلیفه رسول الله داشتند. این لقب به غیر از آن جناب ؐ برای دیگری به کار برده نشده و خلفای مابعد به لقب امیرالمؤمنین خوانده شده اند.

حضرت ابوبکر صدیق ؓ دو سال و سه ماه و نه روز مسند خلافت را زینت بخشیدند و در هفدهم جمادی الآخر سنه ۱۳ هجری قمری مابین مغرب و عشاء ازین دار فانی رحلت نمودند و در جوار حبیب خویش رسول اکرم ؐ در همان روضه مقدس آرامیدند.

حضرت ابوبکر ؓ سه پسر و سه دختر داشتند: حضرت عبدالله، حضرت عبدالرحمن و محمد بن ابی بکر، حضرت اسماء رضی الله عنها (والده حضرت عبدالله بن زبیر)، حضرت ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها و ام کلثوم.

حضرت ابوبکر ؓ پیش از اسلام در میان مردم تا حدی محبوب بودند که همه مردم به او محبت داشتند. بسیاری از کارهای مردم به وسیله ایشان انجام میگرفت و در نسب شناسی و فن شعرگویی مهارت خاص داشتند؛ اما بعد از اسلام شعرگویی را ترک کردند و به مجرد بعثت آن حضرت ؐ بدون مطالبه معجزه از همه اولتر به دین اسلام مشرف شدند؛ زیرا حق تعالی فطرت سلیم به ایشان اعطاء فرموده بود.

شماره	لغت	معنی
۱-	صدیق	راستگو، دوست
۲-	عتیق	آزاد و برگزیده
۳-	رحلت	از دنیا رفتن
۴-	مستعمل	استعمال شده
۵-	بعثت	به پیغمبری گماشته شدن، برانگیختن
۶-	فطرت سلیم	عقل سالم (خوی یا اوصاف سلیم)
۷-	اعطاء	بخشش کردن

سفارش:

یکی از شاگردان در برابر همصنفان خود دربارهٔ یاران پیغمبر اسلام صحبت نماید و بعضی از شاگردان، آنچه را شنیده اند با جملات خود بیان کند. شاگردان فعل های به کاربرده شده در متن " حضرت ابوبکر صدیق ؓ " را در کتابچهٔ خود بیرون نویس کنند.

مروت و مردانه گی

آورده اند که در کرمان ملکی بود به غایت سخی و مهمان دوست. پیوسته در مهمانخانه اوگشاده بود و خوان احسان او برای خاص و عام نهاده. هر که به شهر او آمدی، بر سفره کرم او نان خوردی و تا در آن شهر بودی، وظیفه چاشت و نان شام از ضیافت خانه وی بردی.

وقتی عضدالدوله لشکر کشید و قصد تسخیر او کرد، ملک طاقت حرب او نداشت، به حصار درآمد. لشکر عضدالدوله به حصار آمدندی و جنگ سخت کردند و هر شب ملک کرمان آن مقدار طعام که لشکر عضدالدوله را کفایت بودی، فرستادی.

عضدالدوله پیغام داد که: «روز حرب کردن و شب نان دادن چی معنی دارد؟» جواب فرستاد که: «جنگ نمودن اظهار مردیست و نان دادن وظیفه مردمی. ایشان اگر چه دشمن اند؛ اما غریب شهر و ولایت من اند.» عضدالدوله بگریست و گفت: «کسی را که چندین مروت باشد، با وی حرب کردن از بی مروتیست. لشکر باز گردانید و تعرض وی نکرد.»

بیت

مردمی کن به جای دشمن و دوست

کز مروت زیان نکرد کسی

اخلاق محسنی

سفارش:

شاگردان درباره مردانه گی یکی از اقارب خود در پنج سطر مقاله یی بنویسند و فردا به معلم صاحب تقدیم کنند.

وطن

هوایت خوش و منظرت دلستان	وطن ای نکو نامت افغانستان
سر الفت ما و خاک درت	روان بخش دلهاست بوم و برت
لقب یافت بلخ تو ام البلاد	ز بس دارد از گگردش دهر یاد
می علم و عرفان به جام هرات	به عالم بلند است نام هرات
بود معدن لاجورد اندرو	بدخشان از لعل شد سرخرو
که تازه است ازو مزرع کشتمند	چه خوش فیض جاریست با هیرمند
خجل ساوه را میکند از انار	ثمرخیز از بس بود کندهار
ز خاکت پراگنده گی دور باد	گرشک و فرام تو معمور باد
سپهر برین میشود فتنه ات	سخن ساز کردم چو از غزنه ات
جهان مست و شیدا است چون بلبلیت	زمین و فضای کابل پرگلت

فلک در کمین گزندت مباد

تزلزل به کاخ بلندت مباد

شماره	لغات	معنی
۱-	منظر	جای نظر کردن، نظرگاه
۲-	بوم	زمین، جای و شهر
۳-	بر	بیابان، دشت
۴-	ام البلاد	مادرشهر ها
۵-	سپهر	آسمان

سفارش: به شاگردان وظیفه داده شود تا نیم صفحه درباره وطن دوستی

مقاله بنویسند.

خواجه عبدالله انصاری رحمة الله عليه

خواجه عبدالله انصاری رحمة الله عليه روز جمعه دوم شعبان سال ۳۹۶ هجری قمری در قریه قهندز (کهندژ) به دنیا آمد و از همان ایام طفولیت آثار نبوغ و فطانت در او پیدا بود. در سن چهار ساله گی به مکتب میرفت و در سن ۹ ساله گی شعر عربی و فارسی میسرایید.

او حافظه عجیبی داشته و با یکی دوبار خواندن نظم و نثر را یاد می‌گرفته، چنانچه بیش از صد هزار شعر در حافظه خود داشته است.

خواجه عبدالله در تفسیر قرآن شریف شاگرد شیخ ابوعبدالله طایی و امام یحیای شیبانی بود و پس از آنکه علوم صوری را به مرحله کمال رسانید و وارد رشته تصوف شد. در تصوف با بسیاری از مشایخ ملاقات نمود، ولی مرشد او شیخ ابوالحسن خرقانی بود. طوریکه خود او میگوید: «و عبدالله مردی بود بیابانی، میرفت به طلب آب زنده گانی، ناگاه رسید به شیخ ابوالحسن خرقانی، دید چشمه آب زنده گانی، چندان خورد که از خود گشت فانی، نه عبدالله ماند و نه شیخ ابوالحسن خرقانی.»

در جای دیگر میگوید: «عبدالله گنجی بود پنهانی، کلید او به دست شیخ ابوالحسن خرقانی.»

آنچه در عقاید خواجه عبدالله انصاری مهم است، این است که خواجه طریقت را بدون شریعت درست نمیدانست.

خواجه عبدالله به سال ۴۸۱ هجری در زمان خلافت القاسم بامرالله عباسی وفات یافته و در هرات در محل معروف به گازرگاه - که اکنون جایگاه مشهور است - دفن گردیده است.

تألیفات خواجه زیاد است، از جمله منازل السائرین، زاد العارفین، مناجات نامه و تفسیر معروف به کشف الاسرار از تألیفات مشهور اوست.

شماره	لغت	معنی
۱-	نبوغ	هوشیاری و ذکاوت فوق العاده
۲-	فطانت	درک کردن، زیرک و دانا بودن
۳-	تصوف	صوفی شدن، درویشی
۴-	مرشد	رهنما
۵-	فانی	نابود شونده

سفارش:

شاگردان با استفاده از کلمه های صوفی، کار، کوشش و وطن دوستی، مقاله یی بنویسند که دو نفر شان مسوؤل نشر مقاله ها درجریده صنفی آنان شوند.

بهار

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
کوه و صحرا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
نه کم از بلبل مستی، تو بنال ای هوشیار
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
خبرت هست که مرغان چمن میگویند:
کاخر ای خفته سر از بالش غفلت بردار
هر که امروز نبیند اثر قدرت او
غالب آنست که فرداش نبیند دیدار
که تواند که دهد میوه رنگین از چوب؟
یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار؟
نعمتت بار خدایا ز عدد بیرون است
شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار
سعیدیا، راست روان گوی سعادت بردند
راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

حرمت خون مسلمان

حضرت رسول الله ﷺ در خطبه حجة الوداع فرمودند: ^۱ «آگاه باشید که هر آینه خون، مال و آبروی یکی بر دیگران قطعاً حرام و حرمت اینها برای همیشه طوری است که درین روز، در این ماه مبارک (ذی الحجه) و درین شهر (مکه) حرام است. آیا پیغام الهی را رسانیدم؟» اصحاب گفتند: بلی.

آنحضرت ﷺ سه بار فرمودند: «ای خداوند، گواه باش (بر اینکه من پیغام ترا رسانیدم). وای بر شما! نشود که بعد از من یکی تان گردن دیگران را زده، در جمله کفار شامل شوید.»

تمرین:

- ۱- از حدیث مبارک چی نتیجه‌گیری مینمایید؟ واضح سازید.
- ۲- نبی علیه السلام در ضمن بیانیه خود مردم را از چی ترسانیده اند؟

سفارش:

پنج شاگرد در باره شگوفه های درختان، پنج شاگرد دیگر در باره آغاز کار دهقان، ده شاگرد دیگر پیرامون وظیفه چوپانان در بهار مقاله هایی بنویسند که در یک دوسیه در صنف نگهداری شود.

^۱ قال النبي صلى الله عليه و سلم في حجة الوداع:

الا ان الله حرم عليكم دماءكم و اموالكم كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا في اهله بلغت؟ قالوا: نعم.

قال: اللهم فاشهد ثلاثاً ويليكم او ويحكم .

انظروا لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض.

((امام البخاري))

نالیدن بلبل در فراق گل

نوحه ها می کرد بهر دوستان	بلبل از باد صبا در بوستان
کرد بلبل پیش نسرین و سمن	مدتی فریاد و زاری در چمن
الحذر از کار دنیا، الحذر	کار دنیا این چنین است، ای پسر
بادل پر درد و با جان بداغ	آمدند آنجا همه مرغان باغ
شب همه شب تا به وقت صبحگاه	گریه و زاری همی کردند و آه
شکر شیرین همه در کام اوست	عارف مرغان که طوطی نام اوست
گفت: از بالای گردون تا به پست	تعزیت چون داد، بر شاخی نشست
وز سلاطین تا گدا و لشکری	از ملائک تا به انسان و پری
بلکه زیر خاک خواهد رفت پاک	کس نماند در جهان بر روی خاک
دل به دست آورد و زیر خاک رفت	ای خوشا آنکس که او چالاک رفت
کی بماند این جهان با هیچ کس	کی بقا دارد جهان، ای بوالهوس

از گل و گلزار و گلشن دور شو

در جهان معنوی مستور شو

پند نامه عطار

سفارش:

- تمام شاگردان، یک یک بیت درباره گل، فردا با خود بیاورند.
- درصنف یک کمیته فرهنگی متشکل از سه شاگرد انتخاب شود که اشعار و ابیات آورده شده توسط شاگردان را درجریده صنفی به خط زیبا بنویسند.

نتیجه ترحم بر حیوانات

گویند: روزی موسی علیه السلام در آن حال که شبان شعیب علیه السلام بود و هنوز وحی به وی نیامده بود وگوسفندان میچرانید، قضا را میشکی از گله جدا افتاده بود. موسی علیه السلام خواست که او را با رمه برد. میشک بترسید و در صحرا افتاد و گوسفندان را نمیدید و از بددلی همی ترسید و موسی علیه السلام از پس او میدوید تا مقدار دو فرسنگ. عاقبت میشک بر زمین نشست و برنمیتوانست خاستن. موسی علیه السلام در وی نگه کرد و رحمش آمد و گفت:

«ای بیچاره، چرا میگریزی و از کی میترسی؟» چون چنان دید، بر دوش برداشتش و می آورد تا به رمه پیوست. چون چشم میش به رمه افتاد، به جای برآمد و تپیدن گرفت. موسی علیه السلام او را از گردن فرو گرفت و به میان رمه اندر شد. ایزد تعالی فرشته گان را ندا کرد که: «دیدید، آن بنده من با آن میشک دهن بسته چه خلق کرد و به آن رنج که از وی کشید، او را نیاززد و بر وی ببخشید؛ به عزت من که او را برکشم و کلیم خویش کنم و پیغمبری دهم و به او کتاب فرستم و تا جهان باشد، از وی گویند.» و اینهمه کرامتها بر وی ارزانی داشت.

سیاستنامه

سفارش:

- شاگردان قصه یک حیوان را اگر از پدر جان یا مادر جان خود شنیده باشند به صنف بیان کنند.
- معلم صاحب در باره قصه و سابقه آن به شاگردان معلومات دهد.

<u>معنی</u>	<u>لغت</u>
آنچه از جانب خداوند بر پیغمبران الهام شود	۱- وحی
دراین جا اتفاقاً معنی دارد	۲- قضا
ضعف دل و ترس	۳- بددلی
ترقی دادن	۴- برکشیدن
هم سخن، هم صحبت	۵- کلیم
عطا کردن	۶- ارزانی داشتن

سیاستنامه: کتابی است در آیین مملکت داری، تألیف خواجه نظام الملک طوسی وزیر معروف سلجوقیان.

سفارش:

- شاگردان عزیز، یک تعداد لغات به طرف راست و معنای آنها به طرف چپ بدون ترتیب آورده شده است، شما معنای هر کلمه را در مقابل لغت مربوط بنویسید:

۱. علت () ۱- آزاد، برگزیده
۲. حریت () ۲- راستگوی
۳. عتیق () ۳- مرض
۴. رحلت () ۴- بزرگی
۵. صدیق () ۵- ازین دنیا سفر کردن
۶. سروری () ۶- آزادی

ورزش و تندرستی

در دوره های پیشین و اعصار گذشته بیشتر کارها با نیروی دست انجام میگرفت و ازین رو مردم خود به خود و به طور طبیعی ورزش میکردند. بیشتر پیشه ها؛ مانند: آهنگری، نجاری، قلبه زمین و غیره با جنب و جوش و کوشش دستها و تن همراه بود. سفرها بین شهرها پیاده یا سواره صورت میگرفت که به ذات خود یک ورزش بود؛ ولی امروز همه کارهای سنگین با ماشین انجام میگردد و این ماشینها جای نیروی آزاد کارگران و پیشه‌وران را گرفته است. در نتیجه در روزگار ما کمتر کسی است که کارش با حرکت بدن و ورزش طبیعی همراه باشد. بنابر این باید با تمرینهای پی در پی و منظم ورزشی جسم خود را نیرو دهیم تا در برابر سختیهای زنده‌گی پایداری کند و بر آنها چیره شود.

ورزش تن را سالم و نیرومند میکند و برای انسان طراوت و شادابی میبخشد. فردوسی شاعر توانای زبان دری با سخن پر ارج خود هزار سال پیش اهمیت و فایده ورزش را چنین گفته است:

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی آید و کاستی

هرگاه پس از کارهای فکری خسته‌کننده ورزش کنیم، خسته‌گی و فرسوده‌گی زودتر از ما دور میشود، خون سریعتر در بدن دوران میکند و به ماهیچه‌ها بیشتر روی می‌آورد. از سوی دیگر بدن بیشتر عرق میکند و چیزهای مضره را از بدن بیرون میریزد، تنفس تندتر میشود و آکسیژن به ششها میرسد، ذهن بیشتر برای کوشش آماده‌گی مییابد و سبب میشود تا شادابی نصیب ما گردد.

از سخنان بالا باید چنین نتیجه گرفت که فایده ورزش نه تنها نیرو بخشیدن به تن و تفریح و سرگرمی است، بلکه ورزشهای گروهی راه و رسم زنده گی و سازگاری با مردم و تعاون را به ورزشکاران می آموزد. مسابقه های ورزشی راه دوستی میان ملتهاست.

ورزشکاران سیاه و سپید و سرخ و زرد برابر و برادروار درین مسابقه ها شرکت میکنند و می آموزند که در زنده گی هم پیروزی و هم شکست میباشد. از پیروزی مغرور نباید شد و از شکست ناامید و دلسرد نباید گردید و برای پیروزی آینده باید کوشید.

<u>شماره</u>	<u>لغت</u>	<u>معنی</u>
۱-	باد صبا	باد ملایم که از سمت مشرق می وزد.
۲-	نوحه	گریه و زاری
۳-	تعزیت	تسلی دادن، تسلیت گفتن
۴-	سلاطین	پادشاهان
۵-	معنوی	منسوب به معنی، باطنی، حقیقی
۶-	مستور	پوشیده، پنهان

تمرین:

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی آید و کاستی
در مورد نظم فوق فکر نمایید و یک مضمون بنویسید.

کشور ما افغانستان

کشور کم نظیر ما از نظر ساختار طبیعی و گوناگونی سرزمین شگفتی آور است. این خطه باستانی فتوحات درخشانی داشته و کامرواییها و مصیبت‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است.

ما به کشور خود مینازیم که دوره‌های درخشان تمدن را در گذشته پشت سرگذاشته و هیچگاه از پیشروی و پویایی باز نمانده و به ما نیرو بخشیده است تا از پای درنیفتیم.

ملتی که برای اعتلای خویش زحمت نمیکشد، سزاوار سعادت نمیباشد. تنها پیروزیها و گردن فرازیها یک ملت را آبدیده و شایسته احترام نمی سازد؛ بلکه زحمتکشی‌ها و کار و تلاشهای پیگیر نیز در این امر سهم بزرگ دارد. ما امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند آنیم که از شکوه و غنای تاریخی خود الهام بگیریم؛ و در بازسازی کشور آنرا به کار ببندیم.

ذخایر فکری و معنوی کشور ما ثمر زحمات چند هزار ساله پدران و نیاکان ماست. این ذخایر ما را وامیدارد که کشور خود را به قسمی که شایسته نام بلند او و مقتضای دنیای امروز است، آباد و مرفه بسازیم.

کشور ما سزاوار آن است که همیشه سرفراز و خوشبخت باشد. برای نیل به این هدف باید همه در کناریکدیگر باشیم و با ایمان و استوار و کسب علم بر دشواری‌ها غلبه نماییم.

سفارش:

شاگردان نام‌های قدیم کشور ما را با نام‌های شهرهای مهم آن پیدا و به قلم نیی آنها را به رنگ‌های مختلف نوشته کنند و با خود بیاورند.

نشانه خردمندی

خردمند را چهار نشانه است که بدان بشناسندش:

- اندرگذرد گناه کسی را که بر وی ستم کند.
- تواضع کند با کم از خویشان.
- پیشدستی کند بر کارهای خیر از کسی که از وی برتر باشد.
- همیشه با ذکر خدای تعالی باشد و سخن به علم گوید و منفعت سخن و جایگاه وی بداند و چون سختی پیش آید، دست در خدای زند. و بیخرد را همچنین نشانه هاست:

جو رکند بر مردمان و ستم کند بر فروتنان و بزرگی جوید بر مهتران و سخن بی علم گوید و اگر سختی به پیش آید، خود را هلاک کند و اگر کارهای خیر بیند، روی بگرداند.

هر که از دانش بهره‌مند و از خرد بی بهره باشد، همه کارهای او شوریده بود و هر که از دانش و خرد با بهره باشد، اندر جهان یگانه بود.

نصيحة الملوك

سفارش: درباره خردمندی یک کنفرانس صنفی ۱۵ دقیقه‌ای ترتیب و شاگردان در مورد ابراز نظر نمایند. و معنای این بیت را برای فردا پیدا کنند:

گهر بی هنر ناپسند است و خوار بدین داستان زد یکی هوشیار

پند بزرگان

ای عزیز!

عمر را به نادانی به آخر مرسان، بیاموز و بیاموزان.

علم را اگر چه دور باشد، بطلب، کم گوی. کم خورد و کم خفت باش. در سختی ها صبر پیشه گیر. به شکسته و ریخته و گذشته افسوس مخور. به آنچه در دست داری، شادمان مباش و به آنچه از دست رفت، غم و دریغ مخور. در سخن ثواب اندیش باش، کس را به افراط مگوی و مستای، اگر چه زیان افتد.

از برای اندک چیزی خود را بیقدر مکن.

کاری که به دوستی و محبت برنیاید، دیوانه گی در او بیاید.

بر اندک خود قانع مباش.

در مهمات ضعیف الرأی و سست همت مباش.

حرمت را به از مال دان.

از آموختن علم و پیشه عار مدار.

از مقالات و مناجات خواجه عبدالله انصاری

شماره	لغت	معنی
۱-	پند	نصیحت
۲-	خفت	خواب
۳-	افراط	زیاده روی
۴-	حرمت	احترام

نیکخواهی و خدمت به خلق

در گنج سعادت سازگار نیست
مرنجان کس نخواهدش عذر آن پس
مکن قصد جفا گر با وفایی
چو نتوانی علاج درد کس کرد
سنان جور بر دل‌ریش کم زن
ز مردم زاده ای، با مردمی باش
مگو ناخوش که پاسخ ناخوش آید
هر آن سختی که با تو روی بنمود
به هر بادی مجنب از جای چون بید
بده، چون داد نعمت کـردگارت
برآور حاجت درویش دل‌ریش
جوانمردی سعادت را دلیل است
بهین کاری، که اندر زنده‌گانیست
به لطف و مرحمت دلها نـگـهـدار
به کار افتاده، کارآموز میباش

کلید باب جنت بردباریست
که بدکاری بود رنجاندن کس
ز سنگ طبعی بود گرگ آشنایی
میفزای از جفایش درد بر درد
چو مرهم می‌نسازی، نیش کم زن
چی باشد دیو بودن؟ آدمی‌باش
به کوه آواز خوش ده تا خوش آید
گر آسان گیری‌اش، آسان شود زود
به تمکین باش همچون ماه و خورشید
که ندهد بهر تو میراث‌خوارت
بترس از روز حاجتمندی خویش
ز هر کس این صفت ناید، بخیل است
نکو خواه و به کس راحت رسان باش
کس از دست و زبان خود می‌آزار
به هر دلسوخته، دلسوز میباش

سعادتنامه

سفارش: هر بیت شعر را به دقت خوانده، به آن گوش داده شود. بعد درباره هر بیتی از آن — که شاگرد خواسته باشد — مضمون یا مقاله‌یی بنویسد و هم به سوالهای صرفی که در متن شعر آمده است، پاسخ داده شود.

رعایت یتیم

بر سر بالین بیماران گذر	زانکه هست از سنت خیرالبشر
تا توانی تشنه را سیراب کن	در مجالس خدمت اصحاب کن
خاطر ایتم را دریاب نیز	تا ترا پیوسته حق دارد عزیز
چون شود گریان یتیمی ناگهان	عرش حق در جنبش آید آن زمان
چون یتیمی را کسی گریان کند	مالک اندر دوزخش بریان کند
آنکه خنداند یتیم خسته را	بازیابد جنت در بسته را
بر ضعیفان گربخشایی رواست	کین ز سیرت های خوب اولیاست

پند نامه عطار

شماره	لغت	معنی
۱-	ایتام	جمع یتیم، کسیکه پدرش فوت شده باشد.
۲-	مالک	صاحب
۳-	سیرت	خوی و عادت
۴-	اولیاء	جمع ولی، به معنی دوستان، دوست
۵-	کین	در اینجا که + این

تمرین:

- ۱- با یتیمان چگونه رفتار نماییم؟ نظر خویش را بیان دارید.
- ۲- بیت های پنجم و ششم نظم فوق را نثر سازید و آنها را از حفظ نمایید.

دین اسلام

اسلام آخرین دین برحق آسمانی است، اسلام دین دنیا و آخرت است و زنده گی انسان ها را در بخش های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... تنظیم می نماید.

دین اسلام ما را به سوی خیر، فلاح و روش زنده گی بهتر رهنمایی میکند. برخورد لازم میدانیم تا اوامر آن را - که نجات انسانها از ظلمت و تاریکی های کفر است - بجا آریم و از کارهای غیرمشروع - که در آن ذلت و خواری و رسوایی دارین نهفته است؛ خودداری و پرهیز نماییم. انسان باید در مکتب اسلام درس بخواند و از آن تربیه گیرد.

دین اسلام دروغ، غیبت، شراب، قمار، لواطت، زنا، دزدی، رشوه خواری، تجاوز به مال، خاک و ناموس مردمان، بی عدالتی، ظلم و ستم، ریختن خون انسان، غارت دارایی های شخصی و عامه، تشویق مردم به گمراهی و خلاصه تمام افعال بد را مردود قرار میدهد و مردم را به راه راست، محبت، اخوت اسلامی، صلۀ رحم، کمک به یکدیگر، احترام به ناموس مردم، عدم تجاوز به حریم دیگران و خلاصه به سوی امن و امنیت، صلح و دوستی دعوت میکند.

سفارش:

ارزش های اخلاقی دین اسلام را در پنج جمله نوشته کنید و بیاورید.

شماره	لغت	معنی
۱.	سالم	درست، بی عیب
۲.	مستحکم	محکم
۳.	عاری	خالی
۴.	مملو	پر
۵.	مردود	رانده شده، رد کرده شده
۶.	تجاوز	دست درازی

تمرین:

- ۱- در مورد دین اسلام مقاله‌یی بنویسید که کمتر از ده سطر نباشد.
- ۲- دین اسلام کدام افعال را مردود قرار داده است؟ از آن نام ببرید.
- ۳- زیر عنوان دین مقدس اسلام و کسب علم برای صحبت در صنف آماده گی بگیرید.

ابو علی سینا

شیخ ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی خراسان، بلکه از علمای جهان محسوب میشود. پدرش از بلخ بود و در زمان نوح بن منصور سامانی به بخارا مهاجرت نمود و با دختری به نام ستاره - که از ساکنان آنجا بود - ازدواج کرد. از برکت این قربت ابن سینا در حدود ۳۷۰ هـ.ق. در قریه افشنه حوالی بخارا تولد یافت. از هنگام جوانی در بخارا به کسب فضایل نایل آمد و شب و روز به مطالعه و تحقیق مطالب عمده پرداخت. در هفده سالگی در اکثر علوم دست توانا پیدا کرد و آن قدر ذکی بود که در اندک مدت پیشرفتهای او در علوم متداول اسباب حیرت پدر و استادانش گردید.

تألیفات ابوعلی سینا بسیار است و اکثر آنها به زبان عربی میباشد، معروفترین آنها کتاب شفاء در حکمت و کتاب قانون در طب است که هر دو از کتابهای عمده و علمی عالم بود که در بلاد شرق و غرب از طرف استادان بزرگ تدریس گردیده است. شیخ علاوه بر آن تألیفات دیگری هم دارد که یکی از آن به دانشنامه علایی معروف است. افزون بر اینها وی به زبان عربی و دری اشعاری دارد.

بیشتر اشعار منسوب به ابن سینا به گونه رباعی و قطعه است. رباعی ها و قطعه های او بیشتر در موضوعهای اخلاقی، فلسفی و انتقادی میباشد. شیخ در سال ۴۲۷ هـ.ق. در شهر همدان ایران وفات یافته در همانجا دفن گردیده است.

سفارش:

شاگردان عزیز! راجع به ابن سینا مقاله ای بنویسید که از ده سطر کم نباشد.

نمونه کلام ابن سینا

زان پیش که از جهان فرومانی فرد
امروز بکن چو میتوانی کاری
آن به که نبایدت پشیمانی خورد
فردا چه کنی کار چو نتوانی کرد

* * *

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
یک موی ندانست، ولی موی شگافت
و آخر به کمال ذره یی راه نیافت

* * *

از قعر گِل سیاه تا اوج زحل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

شماره	لغت	معنی
۱-	بادیه	صحرا
۲-	شگافتن	باز کردن
۳-	قعر	پستی، عمق، ژرفا
۴-	اوج	بلندی
۵-	گیتی	دنیا
۶-	حیل	مکر و فریب، جمع حيله

سفارش:

شاگردان سوانح ابن سینا را از برکنند.

علم

علم از بهر چیست، ای استاد
علم بهر خیالبافی نیست
باید از علم سود برخیزد
گرچه علم تو پیچ در پیچ است
عملت نیز اگر نداشت ثمر
عالم بی ثمر دغل باشد
پس تو، ای مرد ذوفنون اجل
نمایی عمل به جمله علوم
تا که گیتی شود به علم آباد
کار دانش بدین گزافی نیست
چون درختی کزو ثمر خیزد
چون نیوست با عمل، هیچ است
هست چون علم بی عمل ابتر
راست چون علم بی عمل باشد
داد هر علم چون دهی به عمل
لقبت نیست جز جهول و ظلوم

از کتاب زبان و ادبیات فارسی

شماره	لغت	معنی
۱-	گیتی	دنیا
۲-	سود	فایده، بهره
۳-	ابتر	خراب، دم بریده و بی کس و بی منفعت
۴-	دغل	حیله گر، مکار
۵-	ذوفنون	صاحب فن ها
۶-	اجل	بزرگوارتر
۷-	جهول	بسیار جاهل و نادان
۸-	ظلوم	بسیار ظالم

تمرین:

- ۱- بیت چهارم را به نثر تبدیل کنید.
- ۲- راجع به علم یک مضمون کوتاه بنویسید.

نصیحت حکیمی به فرزندش

حکیمی فرزند خود را وصیت کرد: تا توانی در طلب علم و جمع مال سعی بلیغ به جای آور که اینای زمان از دو قسم بیرون نیستند. اگر خواص اند، به جهت علم تکریم کنند و اگر عوام، به سبب مالت تفخیم^۱ نمایند.

قطعه

گر نشد مال و زر، تو علم آموز	که بود نفع آن ز گنج اولی
مال فانی شود به گردش دهر	علم پیوسته باقی است ترا

گلستان

سفارش:

درباره معنای این بیت نیم صفحه نوشته به کمیته فرهنگی تقدیم کنید:

پایه بسیار سوی بام بلند	تو به یک پایه چون شوی خرسند؟
-------------------------	------------------------------

^۱ تفخیم: بزرگ کردن، گرامی داشتن، بزرگ شمردن.

راز موفقیت و کامیابی

همه میخواهند در زنده گی موفق و کامیاب باشند. اکثر انسانها خیال دارند، گوی سعادت را به نفع خود برابند. این انسانها که بر روی زمین با جنب و جوش خاص با نامالییات روزگار دست و پنجه نرم میکنند، همه در تکاپوی کامیابی هستند، زیرا توفیق اشیعیست که در قلب هر جنبده به خصوص انسانها می تابد و شعله ییست که جان همه را میسوزاند.

هر گاه کسی در جستجوی یافتن راز موفقیت باشد، با به کار بردن چند نکته زیر به آرزوهای خود میرسد و کامیابی از آن وی میگردد:

صحت و تندرستی یکی از عواملیست که در رسیدن به کامیابی اشخاص تأثیر مثبت دارد و منشأ اسباب دیگر هم شمرده میشود. وقتی یک شخص تندرست باشد، با داشتن این نعمت خداداد میتواند برای هر پیشرفت خود را آماده کند و برای زنده گی خوب، کار و پیشه مطابق ذوق و استعداد خویش برگزیند و از برکت عرق جبین و آبله کف دست خود به مقام عالی انسانی نایل آید؛ زیرا شخص تندرست - که دارای چهره بشاش و گونه های شاداب است - قادر به هر کار بوده، برای مبارزه با هر گونه مانعی آماده پیکار است و امیدوار به موفقیت.

داشتن اراده قوی نیز یکی از عمده ترین علل کامیابی انسانهاست. در سر راه پیشرفت بشر موانع زیاد وجود دارد؛ اما مردان جسور و صاحب فکر و اندیشه میتوانند این موانع و مشکلات را با عزم و اراده خلل ناپذیر خویش بر دارند و به آرزوهای نیک خود برسند.

نکته دیگری که ما را در زنده گی موفق میسازد، همانا استقامت و پایداری در امور محوله است. استقامت آن است که از هر کاری که در پیش رو داریم، خسته و پریشان نشویم و تا آخرین قدرتی که در وجود داریم، پایداری را از دست ندهیم و نگوییم که از این کار نتیجه یی حاصل نمیکرد. این افکار

است که در روح انسان تزلزل ایجاد می کند؛ درهای امید را می بندد و موجب ناکامی و پریشانی میشود.

دانشمندان در این باره چنین گفته اند: عزت و افتخار، بزرگی و آقایی، خود به خانه کسی نمی آید؛ بلکه آنهایی در صحنه زنده گی پیروز و کامروا گشته اند که در دوران زنده گی خویش با عوامل مختلف، سختیها و دشواریها مبارزه کرده اند. علاوه بر تذکر مختصر بالا، جهت نیل به موفقیت، تدبیرهای مفید و خردمندانه دیگری نیز وجود دارد که از آن در موقع مناسب استفاده باید کرد. و آن عبارت از مطالعه سرگذشت مردان نامی جهان در علم و دانش، صنعتگران و مخترعان بزرگ و غیره میباشد که همه بالای ذهن و طرز تفکر تأثیر مثبت می اندازد و درهای کامیابی را به روی ما میگشاید.

سفا رش:

با استفاده از کلمه های:

- نیل
- اشعه
- افتخار
- بشاش
- تزلزل
- خلل ناپذیر
- کامیابی
- توفیق
- تندرستی
- پشت کار

یک مقاله یک صفحه یی بنویسید تا در صنف، دو نفر مقاله ها را طبق هدایت معلم قرائت کنند.

اندرزهای حضرت عمر فاروق ؓ

- ۱- افضلترین عبادات ادا کردن فرائض است.
- ۲- از همه کارها مهمتر نماز است. کسیکه نماز را حفظ کرد، دین خود را حفظ کرده است.
- ۳- صبر هنگام فرارسیدن مصیبت و همچنین بر ترک معصیت ثواب دارد.
- ۴- خداوند ﷻ بر آنکس رحم نمیکند که او بر دیگران رحم نمیکند و خطای آن کس را نمیبخشد که او از سر خطای دیگران نمیگذرد.
- ۵- هوش کنید که از کتاب الله غفلت نورزید و تا هنگامیکه از آن پیروی میکنید، گمراه نخواهید شد.
- ۶- دو چیز را مراعات نمایید: یکی انصاف هنگام قضاء و دوم انصاف هنگام تقسیم.
- ۷- سه چیز محبت را در دل برادرت قایم خواهد کرد:
 - ۱- پیشقدمی در سلام ۲- خواندن به اسمی که مورد پسندش باشد.
 - ۳- جای دادن او در مجلس.
- ۸- طمع فقریری بار می آورد و قناعت استغناء.
- ۹- زلزله در زمین از کثرت زنا و قحط از جور حکام پدید می آید.
- ۱۰- به نزد توبه کننده گان بنشینید که قلوب شان نرم است.
- ۱۱- بندهایی که به خاطر خداوند ﷻ تواضع اختیار کند، خداوند ﷻ حکمت او را بلند خواهد برد.
- ۱۲- کاری بکن که اگر مردم ترا ببینند، خجل نباشی.

از کتاب خلفای راشدین

تمرین:

- ۱- اندرزهای حضرت عمر فاروق ؓ را حفظ کنید.
- ۲- به اندرزهای حضرت عمر فاروق اعظم ؓ توجه و در عمل کردن به آن سعی بی حد نمایید.

دانش

جان بی علم تن بمیراند	شاخ بی بار دل بگیراند
علم باشد دلیل نعمت و ناز	خنک آن را که علم شد دمساز
گوش سوی همه سخنها دار	آنچه زو به ، درون جان بنگار
منت ایزدست در گردن	خواندن علم و کار نا کردن
نیک نادان دراصل نیک منه	بد دانا ز نیک نادان به
کار بی علم بار و بر ندهد	تخم بی مغز بس ثمر ندهد
علم کز بهر باغ و راغ بود	همچو مر دزد را چراغ بود
آن جوانی که گرد غفلت گشت	آن نه عمر، آن فضول بود و گذشت
مرد عاقل ز لهو پرهیزد	زین چنین عمر عقل بگریزد
جز به تدبیر پیر کار مکن	پیر دانش، نه پیر چرخ کهن
خشم و شهوت به زیر پای درآر	تا مگر آدمی شوی یکبار
بد و نیک تو بر تو باشد مه	از بد و نیک کس کسی راجه
درزمانه ز هر چه جانور است	تا نشد پخته آدمی، بتر است
هر کرا علم و حلم نبود یار	مرد را در جهال به مرد مدار
چیست حاصل سوی شراب شدن	اولش شر و آخر آب شدن
در دل از سوز او سروری نه	هر چه او داد جز غروری نه

او به تو دیوی و ددی داده	تو به او دین و بخردی داده
او ز تو آن خورد که هستی تست	تو از او آن خوری که مستی تست
که نییم همچو سقله خواری دوست	عز طلب کردیم ز همت خوست
روزی از زنده گانی تو ببرد	هر شبی کان زمانه بر تو شمرد

در رخ ماه نو کسی خندد

که از و سود و مزد ببرند

سفارش:

هر شاگرد به اساس نمبر حاضری ابیات شعر دانش را عنوان قرار دهد و مقاله یی بنویسد.

شاگردان هدف اصلی شعر را برای خود معلوم نمایند و آماده باشند تا در صنف برای پنج دقیقه در مورد صحبت آزاد کرده بتوانند.

حکیم نظامی گنجوی

حکیم نظامی گنجوی در میان شعرای فارسی زبان در شعر و ادب شهرت خاصی داشت. این شاعر بزرگ نظر به قراین دست داشته در بین سالهای ۵۳۴ و ۵۴۰ در شهر گنجه^(۱) متولد گردیده و اقامت گاه دایمی اش شهر گنجه بوده است، چنانچه در چند جای مثنویاتش به این موضوع اشاره نموده است.

نام حکیم نظامی الیاس، نام پدرش یوسف و نام مادرش رئیسه بود. حکیم نظامی در منطقه گنجه که امروز از شهر های آذربایجان میباشد به شعر و شاعری پرداخته است. حکیم نظامی در علوم ادبی و عربی عقلی و نقلی کامل عیار بوده، در ردیف نوابغ حکمت و فلسفه جای داشته و در علم طب نیز کاملاً وارد بوده است. او در بین سالهای ۵۹۹ و ۶۰۲ وفات نموده است.

تمرین:

۱- حکیم نظامی گنجوی در بین کدام سالها و در کجا متولد شده است؟

تحریر دارید!

۲- جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید:

الف: نام حکیم نظامی ()، نام پدرش () و نام

مادرش () بود.

ب: حکیم نظامی در بین سالهای () و () وفات

نموده است.

(۱): شهر قدیم گنجه از طرف اقوام ترک در کنار رودخانه معروف به گنچای بنا گردیده است و به نام همین رود خانه نامیده میشود. گن چای به معنای رودخانه پهن است و گنجه مخفف آن است. شهر قدیم گنجه تا قرن یازدهم میلادی آباد بوده است.

شرط نیکنامی

نیکنامی نباشد، از ره عجب

خِنگ آ ز و هوس همی راندن

روز دعوی، چون طبل بانگ زدن

وقت کوشش، ز کار واماندن

خستگان را ز طعنه، جان خستن

دل خلق خدای رنجاندن

خود سلیمان شدن به ثروت و جاه

دیگران را ز دیو ترساندن

با در افتاده گان، ستم کردن

زهر را جای شهد نوشاندن

اندر امید خوشه هوسی

هر کجا خرمنی است، سوزاندن

گمراهان را رفیق ره بودن

سَر ز فرمان عقل پیچاندن

عیب پنهان دیگران گفتن

عیب پیدای خویش پوشاندن

بهر یک مشت آرد، بر سر خلق

آسیا چون زمانه گرداندن

گویمت شرط نیکنامی چیست

زانکه این نکته بایدت خواندن

خاری از پای عاجزی کندن

گردی از دامنی بیفشاندن

پروین اعتصامی

لغت

معنی

عُجب

به خویش نازیدن، غرور و تکبر

خِنگ

اسپ نوبتی

طبل

دُهل یک رویه و دو رویه

دیو

موجود متوهم که او را به صورت انسان قوی و بلند قامت

زشت و هو لُناک تصور کنند.

آز

حرص و زیاده طلبی

صلح

صلح: آشتی، آرامی و توافق را میگویند. انسانها به صلح ضرورت دارند. در هر جا که صلح باشد، مردم آسوده و خوش میباشند. مردمی که آسوده و خوش باشند، برای خود، خانواده و کشور خود خوبتر خدمت کرده میتوانند. وطن عزیز ما افغانستان به صلح نیاز دارد. جنگ به وطن و مردم ما بسیار ضرر رسانده است.

افغانستان خانه تمام افغانهاست. افغانها باید در خانه خود جنگ و جدل نکنند، مشکلات خود را از راه جرگه و صلح حل کنند و یکدیگر خود را مثل برادر و خواهر دوست داشته باشند. جنگ فقط به خاطر برتری نام خدا، دفاع از دین، ناموس و استقلال کشور جواز دارد.

الله ﷻ مسلمانان را به صلح و آشتی امر کرده است. ما باید اوامر الله ﷻ را اطاعت کنیم.

سفارش:

- درباره فایده های صلح و ضررهای جنگ برای شاگردان مثال ها ارائه گردد.
- شاگردان درباره صلح یک مقاله بنویسند که از ده سطر کم نباشد.
- درباره ضرر های جنگ هر کدام تان آماده گی بگیرید که به سوالات همصنفان خود جواب دهید.



۱۶ جونا ۱۳۸۱
کمیسیون مستقل حقوق بشر
افغانستان

آزادی و حق زنده گی

روزی پسر عمر و بن عاص ^{رضی الله عنه} در زمان حضرت عمر ^{رضی الله عنه} با مردی از قبطی های مصر در دویدن مسابقه نمود، مرد مصری از وی پیشی جست، ولی پسر عمر و بن عاص ^{رضی الله عنه} با دره دست داشته خود، وی را مورد ضرب قرار داده می گفت: "من پسر بهترین ها هستم". مرد مصری برای شکایت به مدینه منوره نزد حضرت عمر ^{رضی الله عنه} آمده و از ظلمی که بالای وی توسط پسر والی مصر صورت گرفته بود شکایت نمود حضرت عمر ^{رضی الله عنه} طی نامه یی از عمر و بن عاص ^{رضی الله عنه} خواست تا با پسرش به مدینه منوره بیاید. عمر و بن عاص (رض) با پسرش نزد حضرت عمر ^{رضی الله عنه} حضور یافتند، حضرت عمر ^{رضی الله عنه} دره یی را به دست مصری گذاشت و گفت: "بزن پسر بهترین ها را" مرد مصری پسر عمر و بن عاص را با دره زد و بعد از آنکه او متوقف شد، حضرت عمر ^{رضی الله عنه} خطاب به پسر عمر و بن عاص ^{رضی الله عنه} گفت: "از چه زمانی مردم را برده ساخته اید در حالی که مادران شان آنها را آزاد به دنیا آورده اند"



۱۶ جوزا ۱۳۸۱
کمیسیون مستقل حقوق بشر
افغانستان

آزادی یک هدیه الهی است؛ پس باید به آزادی و کرامت انسانی همدیگر
احترام بگذاریم

آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح
عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدودی ندارد.
آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است، دولت به احترام و حمایت
آزادی و کرامت انسان مکلف می باشد.

(ماده بیست و چهارم قانون اساسی افغانستان)

هر کس حق زنده گی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

(ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر)

نصایح

ای که در خوابی همه شب تا به روز	بهر گور خود چراغی بر فروز
ای پسر بسیار خواهی خفت، خیز	گر خبر داری ز خود، بی گفت، خیز
دل درین دنیای دون بستن خطاست	دامن از وی زود بر چینی رواست
از چه بندی دل به دنیای دنی	چون نه جاوید است در وی بودنی
ظاهر خود را میار، ای فقیر	تا که گردد باطنت بدر منیر
طالب هر صورت زیبا مباش	در هوای اطلس و دیبا مباش
از هوا بگذر، خدا را بنده باش	زنده گی مییادت، در ژنده باش
خرقه پشمینه را بر دوش کن	شربتی از نامرادی نوش کن
ای که در بر میکنی پشمینه را	پاک ساز از کبر، اول سینه را
گر همی خواهی نصیب از آخرت	رو، بدر کن جامه های فاخرت
بی تکلف باش، آرایش مجوی	ترک راحت گوی و آسایش مجوی

پند نامه عطار

شماره	لغت	معنی
۱-	نصایح	جمع نصیحت
۲-	خفت	خواب
۳-	دنی	پست، حقیر و ناکس
۴-	منیر	نور دهنده، درخشان
۵-	فاخر	فخر کننده، نازنده، پرقیمت
۶-	آسایش	آسوده‌گی، آرامی

تمرین:

۱- از نصایح چه نتیجه گرفتید؟ آن را در کتابچه های وظیفه خانه گی خویش بنویسید.

۲- بیت سوم و چهارم نظم را به نثر تبدیل نمایید.

۳- لغات ذیل را معنای و در جملات مناسب استعمال کنید:

۱- دیبا

۲- فاخر

۳- ظاهر

۴- ژنده

۵- فقیر

۶- دوش

گل و پروانه

گل ناتوان به پروانه میگفت: از من مگریز. ببین، چگونه سرنوشت ما را از هم جدا کرده است. من میمانم، اما تو به هر سو خواهی، بال و پرمیگشایی و میروی. با این همه، ما دل در بند مهر یکدیگر داریم و دور از دودمان در کنار هم زنده گی میکنیم، حتی چنان با هم شبیهیم که گاه ما هر دو را گل میسمارند. ولی افسوس، تو با نسیم پرواز میکنی و من همچنان زندانی زمینم. چقدر آرزو داشتم که با تو پرواز کنم و مسیر ترا عطرآگین سازم؛ اما نه، تو آن قدر دور میروی که مرا یارای همراهیت نیست. تو پیوسته میان گلها در پروازی؛ اما من تنها سایه خود را - که با گردش خورشید دور من میچرخد - نظاره میکنم.

تو میگریزی و باز میگردی و دوباره آهنگ جای دیگر میکنی، اما هر سپیده دم مرا می بینی که همچنان برجای ایستاده ام و اشک میریزم. ای پروانه! برای این که عشق ماییدار ماند، یا تو چون من در زمین ریشه کن، یا به من بال و پری ده تا چون تو پرواز کنم.

ترجمه از آثار ویکتور هوگو

صوفی عشق‌ری

صوفی غلام نبی عشق‌ری فرزند محمد رحیم به سال ۱۲۷۱ هـ.ش. در چهلتن پغمان چشم به جهان گشود. علوم مروج روزگار را از نزد استادان و دانشمندان کسب کرد. بیست و پنج سال از عمر گرانبهای خویش را به دکانداری سپری و از همین مدرک تأمین حیات نمود. در سنه ۱۳۲۸ هـ.ش. دکان مختصری جهت صحافت گشود و به کار صحافی کتب مشغول شد.

عشق‌ری مرد متواضع و با درد بود و از چاشنی فقر بهره‌ور. صحبت پر تأثیری داشت و همیشه در اطراف او یک عده از مردمان صاحب درد و ذوق جمع بودند. شایق جمال با وی صحبت‌های صمیمانه و دوستانه داشت و به دکانش مینشست. عشق‌ری سخن را نهایت سلیس، روان و آراسته به لباس ادب، ادا کرده است. سخن‌شناسان چیره‌دست به مقام بلند شعری و ادبی‌اش اعتراف کرده اند. مضامین بکر و تازه را مطابق ذوق شنونده‌گانش در اشعار خود عرضه کرده است. این شاعر باریک بین، نازک خیال و خوش طبع در شب نهم سرطان سال ۱۳۵۸ هـ.ش. در سن هشتاد و هفت ساله‌گی این جهان را وداع گفت. آثار پرقیمتی که از وی باقیمانده است؛ نماینده‌گی از استادی‌اش در شعر و شاعری مینماید.

نمونه کلام عشق‌ری:

تمام مردم این خاک شد شاد
که ظالم از سر اورنگ افتاد
به هر سو معدن ما تیر کردند
به خورد و برد خود را سیر کردند
ندانم لاجورد ما کجا رفت؟
طلای سرخ و زرد ما کجا رفت؟
نمودند هر یکی بر خود تلاشی
ندادند بهر ما یک چمچه آشی
انار آسا دل ما را فشردند
سر مویی غم ما را نخوردند
به هر جا کارگر معزول کردند
سراسر کار نامعقول کردند

سفارش:

- درباره ابیات فوق شاگردان آماده گی بگیرند که به سوالات شاگردان همصنف خود پاسخ دهند.
- همه شما املاي کلمه ها را یاد داشته باشید که روی تخته صنف اگر گفته شود صحیح نوشته کرده بتوانید.

ارزش نفس یک مسلمان

رسول الله ﷺ در یک دور طواف، خانه کعبه را مخاطب قرار داده، فرمودند:

«تو چقدر پاکیزه هستی و چقدر فضای تو خوشگوار است. تو چقدر بزرگ

هستی و چقدر محترم است مقام تو؛ مگر به خدا ﷻ - که روح محمد ﷺ در دست

اوست - قسم که احترام به جان و مال یک مسلمان از حرمت تو در نزد خدای

تعالی ﷻ بیشتر است.»

شماره	لغت	معنی
۱-	صمیمانه	دوستانه
۲-	اورنگ	تخت پادشاهان، مقام بلند
۳-	آسا	پسوند شباهت و همانندی، مثل و مانند

تمرین:

- ۱- حدیث شریف را حفظ کنید.
- ۲- از حدیث شریف چه نتیجه‌گیری مینمایید؟ واضح سازید.
- ۳- در مورد حدیث شریف، مقاله‌یی بنویسید که از پنج سطر کم نباشد.

حکایت

یکی سیرت نیک‌مردان شنو
که شبلی زحانوت گندم فروش
نگه کرد موری در آن غله دید
ز رحمت بر او شب نیارست خفت
مکن بد که بد بینی از یار نیک
مروت نباشد که این مور ریش
درون پراکنده‌گان جمع دار
چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد
میا‌زار موری که دانه کش است
سیاه اندرون باشد و سنگدل
مزن بر سر ناتوان دست زور
درون فرومانده‌گان شاد کن
نبخشود بر حال پروانه شمع
گرفتم ز تو ناتوان‌تر بسیست
اگر نیک‌بختی تو مردانه رو
به ده برد انبان گندم به دوش
که سرگشته هر گوشه یی میدوید
به مأوای خود بازش آورد و گفت:
نروید ز تخم بدی بارِ نیک
پراکنده گردانم از جای خویش
که جمعیت باشد از روز‌گار
که رحمت بر آن تربت پاک باد:
که جان دارد و جان شیرین خوش است
که خواهد که موری شود تنگ‌دل
که روزی به پایش درافتی چو مور
ز روز فرومانده گی یاد کن
نگه کن که چون سوخت در پیش جمع
تواناتر از تو هم آخر کیست
شرح بوستان

شماره	لغت	معنی
۱-	سیرت	اخلاق نیک
۲-	شبلی	نام یکی از بزرگان دین
۳-	حانوت	دکان
۴-	انبان	بار، جوال، خریطه چرمی
۵-	نیارست	نتوانست
۶-	خفت	خوابید
۷-	تربت	خاک

سفارش:

- معنای لغات را در جمله های جداگانه بنویسد و باخود بیاورید.
- لغات را با معنای آنها حفظ کنید و به سوالات همصنفان خود جواب دهید.
- هر کدام تان بیت هایی را یاد داشت نمایید و فردا بیاورید که در آنها کلمه های:

- کار
- افتخارات
- سعی
- توانایی
- عمران
- برنامه ریزی
- وطن دوستی
- آبادانی

به کار برده شده باشد.

شایق جمال

میر غلام حضرت شایق جمال فرزند حافظ میر جمال الدین از جمله سخنوران نازکخیال و ارجمند کشور ما میباشد که نسبش از طرف پدر و مادر به حضرت میر واعظ، عارف معروف افغانستان میرسد.

این شاعر گرانیامیه در سال ۱۲۷۵ هـ.ش. چشم به جهان گشود و در پانزده ساله‌گی به سرودن شعر شروع کرد. وی تعلیمات ابتدایی را نزد پدر کلان مادری خود میر غلام فاروق و ملک الشعراء قاری عبدالله فراگرفت. او با استاد بیتاب آمیزش و صحبت‌های دوستانه داشت. بعد از کسب تعلیمات ابتدایی شامل مکتب حبیبیه شد و تا صنف دهم درس خواند. سپس به دارالحفاظ کابل شامل شد و هژده پاره قرآن مجید را حفظ نمود؛ اما بنا بر علت مریضی از تکمیل این امر شریف بازماند.

نظر به ذوق و استعداد قوی که داشت، شامل دارالمعلمین کابل شد. سه سال بعد موفق به گرفتن شهادتنامه عالی گردید و به صفت آموزگار توظیف شد.

شایق جمال از علم فقه، صرف و نحو و قواعد شعری بهره کافی داشت. با آن که جسم ضعیف و پیکر نحیف داشت، خداوند^ﷻ برایش روح قوی و حافظه توانا داده بود. موصوف در نقاشی و موسیقی نیز دسترسی خوب داشت. مدح و تملق گویی را به نظر نفرت میدید، چنانکه در این باره گفته است:

مغرور دستبوسی اهل جهان مباش شایق به اعتقاد کسان اعتبار نیست
نخستین شعرش در جریده سراج الاخبار و دیگر اشعارش در جراید امان افغان، اصلاح و انیس وقت و غیره به نشر رسیده است.

شایق جمال دو دیوان چاپی دارد که این آثار گرانمایه اش جزء میراث
های فرهنگی کشور حساب میشود. این شاعر توانا به روز جمعه ۲۶ اسد سال
۱۳۵۳ هـ. ش. چشم از جهان پوشید و در جوار زیارت شاه دوشمشیره رحمة الله علیه
به خاک سپرده شد.

نمونه کلام شایق جمال:

ذره از علم و هنر خورشید تابان میشود
مور اگر عرفان بیاموزد، سلیمان میشود
خاک بی مقدار را علم و هنر زر میکند
سنگ زیر تربیت لعل بدخشان میشود
مرد بی تعلیم ماند در حجاب انزوا
زن ز پهلوی تمدن مرد میدان میشود
باغ گل بی سرپرستی زود گردد خارزار
شوره زار از تربیت، روزی گلستان میشود
کی نهال جهل دارد جز ندامت حاصلی
هر که شد محروم علم، آخر پشیمان میشود
راحت و آسایشی گرهست، در علمست و بس
آدم بی علم در دنیا پریشان میشود
کی بود تنها به دنیا تیره روز و بیوقار
خانه عقبای جاهل نیز ویران میشود

گر بگرید طفل امروز زار از جور ادیب
 اشک او فردا همه یاقوت و مرجان میشود
 چارپا را نیز شایق چشم و گوشه‌ی داده اند
 در حقیقت هر که علم آموخت، انسان میشود

شماره	لغت	معنی
۱-	نحیف	لاغر و ضعیف
۳-	عرفان	علم، دانش، شناخت و معرفت حق تعالی است.
۴-	حجاب	پرده
۵-	انزوا	گوشه نشینی
۶-	ندامت	پشیمانی

اولاد آن حضرت ﷺ

حضرت رسول اکرم ﷺ هفت فرزند داشتند: سه پسر و چهار دختر.

قاسم، عبدالله (که ملقب به طیب و طاهر) و ابراهیم و دختران آن حضرت ﷺ عبارت بودند از:

زینب رضی الله عنها، رقیه رضی الله عنها، ام کلثوم رضی الله عنها و فاطمة الزهراء رضی الله عنها.

به استثنای ابراهیم ﷺ که از ماریه قبطیه بود؛ همه این فرزندان از ام المومنین خدیجه الکبریٰ ﷺ بودند و فرزندان ذکور مبارک همه گی در حال صغارت وفات نمودند و فرزندان اناث به استثنای حضرت فاطمة الزهرا - که شش ماه بعد از رحلت پیغمبر ﷺ فوت گردید - متباقی بعد از ازدواج و در حال حیات مبارک وفات نمودند.

تمرین:

- ۱- حضرت محمد ﷺ چند فرزند داشتند؟ بیان دارید.
- ۲- اسمای مبارک فرزندان ذکور و اناث حضرت محمد ﷺ را معرفی نمایید.

نصیحت

هر چه در دنیا است، بی تغییر و بی تبدیل نیست
نیک چون دیدم، جهان جز صحنهٔ تمثیل نیست
از پی تحصیل حاصل گشتنت بی فایده‌ست
آنچه کار آید ترا، جز حاصلِ تحصیل نیست
کار با صبر و ثبات انجام نیکو میدهد
آزمودم، هیچ چیزی بدتر از تعجیل نیست
ظاهرآرایی به عاقل بار گردن میشود
هر که را مغز است، در سر حاجت مندیل نیست
دایماً بر سرکشان بارد بلایی ز آسمان
نیست گر اصحاب فیل، پس در جهان سجّیل نیست

بیتاب

<u>معنی</u>	<u>لغت</u>
دستمال و دستار	مندیل
عجله کردن	تعجیل
بامثال نشان دادن	تمثیل
سنگریزه	سجّیل

حکایت

شفیق بلخی (رحمة الله علیه) حکایت میکند که: روزی مردم شهر بصره نزد ابراهیم ادهم (رحمة الله علیه) جمع شدند و سوال کردند که: چرا دعای ما قبول نمیشود؟ وی گفت: خداوند ﷻ میفرماید که قلبهای شما قربان ده چیز شده است:

- ۱- خداوند ﷻ را شناخته اید؛ ولی حق او تعالی را بجا نیاورده اید.
- ۲- قرآن شریف را تلاوت می کنید؛ ولی به آن عمل نمی کنید.
- ۳- دعای محبت رسول الله ﷺ را دارید، ولی سنتها را ترک میکنید.
- ۴- میگویید: با شیطان دشمنی داریم؛ ولی از شیطان اطاعت میکنید.
- ۵- ادعای دخول جنت را مینمایید؛ ولی برای حصول آن (جنت) عمل نمی کنید.
- ۶- میخواهید از آتش دوزخ نجات یابید؛ ولی خود را دوستانه به آن می اندازید.
- ۷- گفتید: مرگ حق است؛ اما برای مرگ آماده گی نگرفته اید.
- ۸- به عیوب دیگران پرداختید و عیوب خود را فراموش کردید.
- ۹- مرده گان را دفن نمودید؛ ولی از آن عبرت نگرفتید.
- ۱۰- از نعمتهای خداوند ﷻ خوردید؛ ولی شکر آن نعمتهای خداوند ﷻ را ادا نکردید.

اعتماد بر خویشتن

تا هست به چون خودی نیازت	با سوز بود همیشه سازت
آنگاه رسی به سر بلندی	کایمن شوی از نیازمندی
هان، تا سگ نان کس نباشی	یا گربه خوان کس نباشی
چون مشعله دسترنج خود خور	چون شمع همیشه گنج خود خور
چون گل بگذر ز نرم خویی	بگذر چو بنفشه از دورویی
جایی باشد که خار باید	دیوانه گیی به کار باید
میباش چو خار حربه بر دوش	تا خرمن گل کشی در آغوش

نظامی گنجوی

عشق حقیقی

دردمندی پیش شبلی میگریست	شیخ ازو پرسید: کاین گریه ز چیست؟
گفت: شیخا! دوستی بود آن من	کز جمالش تازه بودی جان من
وی بمرد و من بمیرم از غمش	شد جهان بر من سیه از ماتمش
شیخ گفتا: شد دلت بی خویش ازین	خود نمیباشد سزایت بیش ازین
دوستی دیگر گزین این بار تو	کو نمیرد، هم نمیری زار تو
دوستی کز مرگ نقصان آورد	دوستی را از غم جان آورد

هر که شد در عشق صورت مبتلا

هم از آن صورت فتد در صد بلا

شیخ فرید الدین عطار

اسراف

اسراف کردن کار خوب نیست. خداوند ﷻ فرموده است:

وكلوا واشربوا ولا تسرفوا. (سوره اعراف آیه ۳۱)

ترجمه: بخورید و بنوشید و اسراف نکنید.

اضافه خرجی و اسراف کار خوب نیست. از هر چیز که استفاده میکنیم، باید از صرفه‌جویی کار بگیریم. باید در مصرف نل آب و برق، چوب، زغال و گاز و هر چیز دیگر احتیاط و صرفه‌جویی نماییم.

باید آب نل را ضایع نکنیم. باید شیردهن نل را پس از گرفتن آب ببندیم. بدون ضرورت چراغ را روشن نگذاریم. چوب، زغال و گاز را هم به اندازه ضرورت مصرف کنیم.

اگر در مصرف کردن این چیزها صرفه‌جویی و احتیاط نکنیم، هم به خود ما و هم به دیگران ضرر میرسد.

سفارش:

- معلم صاحب در مورد اسراف برای شاگردان معلومات ارائه نماید.
- "اسراف و اقتصاد خانواده" را عنوان قرار دهید و مقاله‌ای بنویسید.
- اسراف در، از دست دادن وقت چیست؟ درصنف پاسخ دهید.

حکایت

هرگز از دور زمان ننالیدم و روی از گردش آسمان درهم نکشیدم، مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای پوشی نداشتم به جامع کوفه^(۱) در آمدن، دلتنگ. یکی را دیدم که پای نداشت. سپاس نعمت حق بجای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم.

تمرین:

- ۱- از حکایت فوق چه نتیجه گیری نمودید؟ آن را بیان کنید.
- ۲- در مورد سپاس نعمتهای حق تعالی یک مضمون بنویسید که کمتر از شش سطر نباشد.

جامع کوفه: مسجد کوفه است که بعد از مساجد سه گانه (مسجد الحرام و مسجد رسول ﷺ و مسجد اقصی) فضیلت بسیار دارد.

ابر خطا پوش

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده ایم
رهرو منزل عشقیم و ز سرحدّ عدم
تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم
سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت
به طلبگاری این مهرگیاه آمده ایم
با چنین گنج که شد خازن او روح امین
به گدایی به درِ خانه شاه آمده ایم
لنگر حلم تو، ای کشتی توفیق کجاست
که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم
آبرو میرود، ای ابرِ خطاپوش بیار
که به دیوان عمل، نامه سیاه آمده ایم
حافظ این خرقة پشمینه که بیند از ما
از پی قافله با آتش آه آمده ایم

حافظ

شماره	لغت	معنی
۱-	حشمت	بزرگی
۲-	عدم	نابودی
۳-	گنج	خزینه
۴-	خازن	نگهبان خزینه
۵-	کرم	جوانمردی، بخشش
۶-	خرقه	جامه‌یی که از تکه‌های گوناگون دوخته شده باشد، جامه فقیری.

تمرین:

- ۱- منظور ابیات درس را تحریر دارید.
- ۲- بیت چهارم نظم را نثر سازید.
- ۳- حافظ را مختصراً معرفی دارید؟
- ۴- درباره معنای این بیت اظهار نظر کنید:

رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم

از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم

حکایت

گویند: وقتی کسی نزد خرقانی رفت و از او خواست خرقه درویشی به او بپوشاند، شیخ به او گفت: اگر مردی لباس زنی بپوشد، زن میشود؟ آن شخص گفت: نه
گفت: اگر زنی لباس مرد بپوشد، مرد میشود؟
آن شخص گفت: نه.
گفت: پس از خرقه و مسند کاری ساخته نیست. باید به حقیقت درویش بود.

رفت نزد شیخ خرقانی کسی
برکنار بحرِ معنی چون خسی
گفت: دارم حاجتی، ای بوالحسن
اینکه ما را خرقه درپوشی به تن
بوالحسن فرمود: ای ناپخته مرد
خرقه و مسند نسازد دردِ مرد
جامه مردان چو زن پوشد، زن است؟
مردی مردان نه از پیراهن است
خرقه مردانه گی عقل است و رای
مرد اگر خواهی شدن، زین در، درای

نقل از تذکرة الاولیاء شیخ عطار

تمرین:

- ۱- مطلب حکایت را به قلم خود در کتابچه های تان بنویسید.
- ۲- نویسنده حکایت کیست؟
- ۳- بیت آخر حکایت را عنوان قرار دهید و در مورد تبصره کنید.

شروط دوستی و محبت

بدانکه هر کس صحبت و دوستی را نشاید؛ بلکه باید که صحبت با کسی دارند که در وی سه خصلت بود:

اول: آنکه عاقل بود که در صحبت احمق و نادان هیچ فایده‌یی نبود و وحشت کشد که نادان آن وقت که خواهد با تو نیکی کند، باشد که کاری کند به نادانی، که زیان تو در آن بود و نداند.

دوم: آنکه نکو خلق بود که از بدخو سلامت نبود، چون آن خوی بد، وی بجنبند، حق ترا فرو نهد و باک ندارد.

سوم: آنکه به صلاح بود که هر که بر معصیت مصر بود، از خدای ﷻ نترسد و هر که از خدا ﷻ نترسد، بر وی اعتماد نبود.

یکی از بزرگان گوید که از صحبت پنج کس حذر کن:

یک: دروغگوی که همیشه با او در غرور باشی.

دوم: احمق که وقتی سود تو خواهد، زیان کند و نداند.

سوم: بخیل که در بهترین وقتی از تو ببرد.

چهارم: بد دل که به وقت حاجت ترا ضایع گذارد.

پنجم: آرزیشه که ترا به اندک چیز بفروشد.

و باید که غرض از صحبت شناسی. اگر مقصود دانش است، خلق نیکو

طلب کنی؛ اگر مقصود دانش و دین است، علم و پرهیزگاری طلب کنی و اگر مقصود دنیا است، سخاوت و کرم طلب کنی.

بدان که خلق از سه جنس اند:

بعضی چون غذا اند که از آن گریز نبود و بعضی چون دارو که در بعضی

احوال به ایشان نیاز افتد و بس و بعضی چون علت اند که به هیچ وقت به ایشان حاجت نبود. لیکن مردم به ایشان مبتلا شوند و مداوا باید تا برهند و در جمله صحبت با کسی باید کرد که یا او را از تو فایده بود یا ترا از وی.

کیمیای سعادت

امانت و راستکاری

ابراهیم ادهم گفت: وقتی باغی به من دادند تا نگهدارم؛ خداوند باغ آمد و گفت: انار شیرین بیار. بیاوردم، ترش بود.

گفت: انار شیرین بیار. طبقی دیگر بیاوردم، ترش بود.

گفت: ای سبحان الله ﷻ چندین گاه در باغ باشی، انار شیرین ندانی؟

گفتم: من باغ ترا نگه میدارم و طعم انار ندانم که نچشیده ام.

مرد گفت: بدین زاهدی که تویی، گمان برم که ابراهیم ادهمی!

چون این بشنیدم، از آنجا برفتم.

تذکرة الاولیا

راستی موجب رضای خداست

کس ندیدم که گم شد از ره راست

راستی کن که راستان رستند

در جهان راستان قوی دستند

تمرین:

- ۱- در مورد دوستی و صحبت یک مقاله بنویسید که کمتر از ده سطر نباشد.
- ۲- اهداف درس را به حافظه خود بسپارید.
- ۳- راجع به امانت داری و راستکاری یک مضمون بنویسید.

- ۴- راستی در زنده‌گی چه فایده دارد؟ تحریر نمایید.
- ۵- در مال امانت خیانت کردن چه ضرر دارد؟ بیان کنید.

حضرت بلال بن رباح رضی الله عنه

از جمله کسانیکه در برابر شکنجهٔ مشرکان پایداری میکردند، یکی هم بلال حبشی رضی الله عنه بود. پدر او رباح و مادرش حمamah نام داشت. او در قبیلهٔ بنی جمع زنده‌گی میکرد. دین اسلام را به جان و دل پذیرفته بود. امیه بن خلف که از دشمنان سرسخت رسول خدا و از همین قبیله بنی جمع بود، روزها هنگام ظهر او را از خانه بیرون می‌آورد و روی ریگهای داغ مکه می‌خواباند و سنگ بزرگی روی سینه اش می‌گذاشت. سپس به او میگفت: به خدا به همین حال خواهی بود تا بمیری و یا دست از خدای محمد صلی الله علیه و آله برداشته لات و عزی را پرستش کنی. بلال در همان حال میگفت: احد احد.....(خدای من یکی است).

روزی ورقه بن نوفل (عموی خدیجه که به دین نصرانیت میزیست) بر او گذشت و حضرت بلال رضی الله عنه را دید که شکنجه اش میدهند و او در زیر شکنجه میگوید: احد احد

ورقه نیز گفت: احد احد.... به خدای بلال که خدا صلی الله علیه و آله یکی است آنگاه به امیه بن خلف و سایر افراد قبیله بنی جموع که او را شکنجه میدادند، رو کرده گفت: به خدا صلی الله علیه و آله سوگند اگر او را بدین حال بکشید، من قبرش را زیارتگاه مقدسی قرار خواهم داد که بدان تبرک جویم.

خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه در محله بنی جموع بود. روزی از خانهٔ خود بیرون آمد تا به دنبال کار خود برود. بلال را دید که امیه بن خلف او را به همان نوع شکنجه میکند، پس رو به امیه کرده گفت: آیا از خدا صلی الله علیه و آله نمیترسی؟ تا کی وی را این طور آزار و شکنجه میکنی؟ امیه گفت: تو او را به فساد در عقیده

کشاندی. اکنون ازین حالت نجاتش بده. ابوبکر رضی الله عنه گفت: آسوده اش میسازم. من در خانه خود غلام سیاهی دارم که از بلال نیرومندتر و چالاکتر است. از آن گذشته، با تو در دین هم عقیده است. او را با بلال معاوضه میکنم. امیه قبول کرد. پس بلال را بگرفت و آزادش کرد.

زنده‌گانی پیامبر اسلام

تمرین:

- ۱- در باره شجاعت و استقامت حضرت بلال رضی الله عنه یک مضمون بنویسید.
- ۲- از زنده‌گانی و تکالیف حضرت بلال رضی الله عنه در راه اسلام چه نتیجه گرفتید؟ در مورد تبصره نمایید.
- ۳- "استواری در راه آرمان" موجب نایل آمدن به آن میشود. شما چه فکر میکنید که آیا باز سازی و استقرار صلح در کشور ازما استواری نمی خواهد؟ پاسخ دهید.
- ۴- آیا "استواری در راه کشتار انسانها" دشمنی به وطن نیست؟
- ۵- شما که صنف دهم هستید، تا کنون چند نفر بی سواد را در همسایه گی خود با سواد ساخته اید؟

پند دانایان

سخنگوی دانا زبان بر گشاد
ز هر گونه دانش همیکرد یاد
نخست آفرین کرد بر شهریار
که پیروز بادا سر تاجدار
دگر گفت: روشن روان کسی
که کوتاه گوید به معنی بسی
چو گفتار بیهوده بسیار گشت
سخنگوی در انجمن خوار گشت
کسی را که مغزش بود پرشتاب
فراوان سخن باشد و دیریاب
به گیتی به از مردمی کار نیست
بدین با تو دانش به پیکار نیست
سپردن به دانای گوینده گوش
به تن توشه بخشد، به دل رای و هوش
شنیده سخن‌ها فرامش مکن
که تاج است بر فرق دانش سخن
به دانش بود جان و دل را فروغ
نگر، تا نگریدی به گرد دروغ
سخنگوی چون برگشاید سخن
بمان تا بگوید، تو تندی مکن

در نام جستن دلیری بود
 زمانه ز بددل به سیری بود
 چو پرسند پرسنده گان از هنر
 نشاید که پاسخ دهی از گهر
 گهر بی هنر ناپسند است و خوار
 بدین داستان زد یکی هوشیار
 که گل گر نبوید ز رنگش مگوی
 کز آتش نجوید کسی آب جوی

فردوسی

<u>شماره</u>	<u>لغت</u>	<u>معنی</u>
۱-	دیریاب	دیرفهم
۲-	مردی	انسانیت، به هم نوع خدمت کردن
۳-	نگر	ببین، هوشدار، احتیاط کن
۴-	بمان	بگذار
۵-	تندی مکن	پیشدستی و دخالت در گفتار مکن
۶-	بددل	ترسنده، جبون
۷-	گهر	اصل و نسب، مراورید

سفارش:

شاگردان در کتابچه های خود برای هر لغت یک جمله بسازند.

ناصر خسرو در شهر بصره

چون به شهر بصره رسیدیم، از برهنه‌گی و عاجزی به دیوانه‌گان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم. خواستیم که در گرمابه رویم، باشد که گرم شویم. هوا سرد بود و جامه نبود. من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی در پشت بسته از سرما. گفتیم: اکنون ما را کی در حمام گذارد؟

خرجینکی بود که کتاب در آن مینهادم. بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادتر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم. چون آن درمک‌ها پیش نهادم، در ما نگریست. پنداشت که ما دیوانه ایم.

گفت: بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند و نگذاشت که به گرمابه رویم. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه بازی میکردند. پنداشتند که دیوانه‌گانیم. در پی ما افتادند؛ سنگ می انداختند و بانک میکردند. ما به گوشه‌یی باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره نداشتیم.

وزیر ملک اهواز که او را ابوالفتح علی بن احمد میگفتند، مردی اهل بود و فضل داشت. به بصره آمده، با ابناء و حاشیه در آنجا مقام کرده، اما در شغلی نبود. پس مرا در آن حال با مردی پارسی - که او هم از اهل فضل بود - آشنایی افتاده بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. احوال مرا نزد وزیر باز گفت.

چون وزیر شنید، مردی را با اسپی نزد من فرستاد، چنانکه هستی برنشین و نزدیک من آی. من از بد حالی و برهنه‌گی شرم داشتم و رفتن را مناسب ندیدم. رقعہ‌یی نوشتم و عذری خواستم و گفتم که بعد ازین به خدمت

رسم و غرض من دو چیز بود: یکی بینوایی. دوم گفتم: همانا او را تصور شود که ما را در فضل مرتبه‌ی بیست زیادت تا چون به رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست تا به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم و در حال سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن دو دست جامۀ نیکو ساختیم و روز سوم به مجلس وزیر حاضر شدیم.

مردی اهل و ادب و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش‌سخن و چهار پسر داشت. مهم‌ترین جوان فصیح و ادیب و عاقل او رئیس ابوعبدالله احمد بن علی بن احمد نام داشت. مردی شاعر و دبیر بود و جوان خردمند و پرهیزگار. ما را نزدیک خویش بازگرفت و از اول شعبان تا نیمۀ رمضان آنجا بودیم و آنچه آن اعرابی کرایۀ شتر بر ما داشت به سی دینار، هم این بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای تعالی ﷻ همه بنده‌گان خود را از قرض تفرج دهد و چون بخواستیم برویم، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد، چنانکه در کرامت فراغ به پارس رسیدیم، از برکات آن آزادمردان که خدای ﷻ از آزادمردان خشنود باد.

بعد از آن، حال دنیای ما نیک شده بود. هر یک لباس پوشیدیم، روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. وقتیکه داخل گرمابه شدیم، گرمابه‌بان و هر که آنجا بودند، همه به پای خاستند و بایستادند، چندانکه ما در حمام شدیم. دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند و به وقتیکه برون آمدیم، هر که در مسلخ گرمابه بود، همه به پا خاسته بودند و نمی‌نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم.

در آن میانه حمامی به یار خود میگفت: اینها جوانانی اند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم.

من گفتم که: راست می‌گویی. ما آنیم که پلاس پاره‌ها در پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذرهای خواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود.

شماره	لغت	معنی
۱-	مانند	مثل، شبیه
۲-	گرمابه	حمام
۳-	گرمابه‌بان	حمامی
۴-	پلاس پاره	زبر و کلفت، گلیم، جامهٔ پشمی
۵-	شوخ	در قدیم به معنای چرک استعمال میشد.
۶-	حاشیه	اهل و عیال، خدمتگاران
۷-	تفرج	گردش، کشاده‌گی
۸-	قیم	دلاک و خدمتگار حمام
۹-	مسلخ	جای تعویض لباس در حمام

تمرین:

- ۱- هدف از این حکایت چه بود؟ تحریر دارید.
- ۲- مطلب و مفاد تعلیمی حکایت را بنویسید.
- ۳- شما اگر به شهر های دیگر غیر از شهر خود سفر کرده اید، سفرنامهٔ خود را در دو صفحه بنویسید.
- ۴- از پدر یا برادر بزرگ تان بپرسید که در جریان سفر خود به دیگر شهر هاچه چیز ها و کی ها و کجاها رادیده اند و پس از آن آنرا شما بنویسید.

حکایت

رفت لقمان سوی داؤود از صفا
دید کو میکرد ز آهن حلقه ها
جمله را با همدگر در میفگند
ز آهن و پولاد آن شاه بلند
صنعت داؤود او کم دیده بود
در عجب می ماند و وسواسش فزود
کاین چه شاید بود؟ واپرسم ازو
که چه میسازی ز حلقه تو به تو؟
باز با خود گفت: صبر اولی تر است
صبر با مقصود زودتر رهبر است
چونکه لقمان تن بزد اندر زمان
شد تمام از صنعت داؤود آن
پس زره سازید و درپوشید او
پیش لقمان آن حکیم صبر خو
گفت: این نیکو لباس است، ای فتی
در مصاف و جنگ دفع زخم را
گفت لقمان: صبر هم نیکوترست
کو پناه و دافع هر جا غمست
صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی همچو صبر آدم ندید

شماره	لغت	معنی
۱-	اولی	نخست، بهتر
۲-	فتی	جوان

تمرین:

- ۱- ابیات نهم و دهم نظم را به نثر تبدیل کنید.
- ۲- از حکایت چی نتیجه گرفتید؟ آن را بیان کنید.

بزرگی جهان

دلم می‌خواهد بر بالهای ابر نشینم و آنچه را که پروردگار جهان از میان ظلمت و آشفته‌گی پدید آورد، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بیکران رسم و بدان سرزمین که خداوند ﷻ سرحد جهان خلقتش قرار داده، فرود آیم.

از هم اکنون درین سفر دور و دراز ستاره‌گان را با درخشنده‌گی جاودانی می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا بر زمین نهایی سفر خود برسند؛ اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستاره‌گان فلک را در آن راهی نیست. دلیرانه پا در قلمرو بی‌پایان ظلمت و خاموشی می‌گذارم و به چابکی نور، شتابان از آن می‌گذرم. ناگهان وارد دنیای تازه می‌شوم که در آسمان آن ابرها در حرکتند و در زمینش رودخانه‌ها به سوی دریاها جریان دارد.

در یک جاده خلوت ره‌گذاری به من نزدیک می‌شود و می‌رسد: ای مسافر، بایست! با چنین شتاب کجا می‌روی؟

می‌گویم: به سوی دنیایی که پایانی ندارد، بدانجا می‌روم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت قرار داده است و در آن دیگر ذیحیات نفس نمی‌کشد.

میگوید: اوه، بایست! بیهوده رنج سفر را بر خویش هموار مکن. مگر
نمیدانی که میخواهی به عالم بی پایان و بیکران قدم گذاری؟
ای فکر دورپرواز من، بالهای عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای
کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز، زیرا ترا بیش از این اجازه سفر
نیست!

شیلر

نزاع بر سرالفاظ دوری از حقیقت است

چارکس را داد مردی یک درم
هر یکی از شهری افتاده بهم
فارسی و ترک و رومی و عرب
جمله با هم در نزاع و در غضب
فارسی گفت: ازین چون وارهیم
هم بیا کاین را به انگوری دهیم
آن یکی دیگر عرب بُد گفت: لا
من عنب خواهم نه انگور، ای دغا
آن یکی ترکی بدو گفت: ای کوزوم
من نمیخواهم عنب، خواهم اوزوم
آن یکی رومی بگفت: این قیل را
ترک کن، خواهم من استافیل را

در تنازع مشّت برهم میزدند
 که ز سِرّ نام‌ها غافل بُدند
 مشّت برهم میزدند از ابلهی
 پر بدند از جهل و از دانش تهی
 صاحب سِرّی عزیزی صد زبان
 گر بُدی آنجا، بدادی صلح شان
 پس بگفتی او که: من زین یک درم
 آرزوی جمله تان را میخرم

مثنوی مولوی

سفارش:

- علت رفتن مولانا جلال الدین بلخی را به امپراتوری روم شرقی دریافت
 نمایید و در ده سطر بنویسید.
- میگویند که اگر کسی یک زبان را بداند، یک نفر است و اگر دو زبان را
 بداند دو نفر و همین طور یک نفر میتواند چندین نفر بوده باشد.
 شما چه پلان دارید؟

دو بَز مغرور

گویند در یک ده دو بَز مغرور بود. روزی این دو بَز بالای یک پل باریک با هم روبرو شدند. این پل آن قدر باریک بود که یک بَز به سختی از بالای آن عبور کرده می‌توانست. در دوکنار پل کتاره یا دیواری وجود نداشت.

یکی ازین بَزها که کمی قویتر بود و به زور خود مینازید، پیش آمد و به بَز دیگر گفت: راهم بده تا از پل عبور کنم. بَز دومی جواب داد: من از تو مستحق‌ترم، باید تو به من راه بدهی.

بعد از یک سلسله گفت و گو، با هم شاخ به شاخ شدند. هر کدام کوشش میکرد تا طرف مقابل را از سر راه خود دور سازد. درین وقت پای یکی از آنها خطا خورد و هر دو به دریا افتادند.

غرور بَزها سبب شد که هر دوی شان غرق شوند و دیگران از رفتار آنها پند بگیرند.

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی؟

سفارش:

اسم ها یا نام های عام را از متن فوق دریافت نمایید و درکتابچه خود

بنویسید.

بخش دستور زبان

اسم

اسم کلمه‌ییست که برای نام بردن کسی، جایی یا چیزی به کار میرود؛ مانند: مرد، اسب، درخت، خوبی، بدی، کابل، قندهار و غیره.

اقسام اسم

اسم اقسام زیاد دارد که ذیلاً بیان میگردد:

اسم عام: کلمه‌یی را گویند که به اشخاص و یا چیزهای هم‌نوع دلالت کند؛ مانند: مرد که شامل همه مردان است، اسب که شامل همه اسبان یا سنگ که شامل همه سنگها میشود.

اسم خاص: کلمه‌ییست که برای نام بردن یک کس یا یک چیز معین به کار میرود؛ مانند: احمد، کابل، افغانستان.

اسم ذات: نام چیزییست که به خودی خود وجود دارد؛ مانند: درخت، دیوار، زن، مرد.

اسم معنی: بر مفهومی دلالت میکند که وجودش به چیز دیگری وابسته است و نام حالت یا صفتی را بیان میکند؛ مانند: خوب، بد، فکر، اندیشه، عقل.

اسم ساده یا بسیط: آنست که تنها یک کلمه باشد؛ مانند: مرغ، پرده، زمین، خانه و غیره.

اسم مرکب: آنست که از دو کلمه یا بیشتر آمیخته شده باشد؛ مانند: کاروانسرای، سرایدار، کارخانه، کتابخانه.

اسم معرفه: آنست که شنونده آن را بشناسد و قبلاً در باره او معرفت داشته باشد؛ مانند: آن مرد گفت، احمد آمد، کریم رفت، عمر کتاب خرید و غیره.

اسم نکره: آنست که شنونده آن را نشناسد؛ مانند: کتابی خریدم، یک مرد را دیدم.

اسم مفرد: آنست که بر یکی دلالت میکند؛ مانند: کتاب، معلم و غیره.

اسم جمع: آنست که در ظاهر یا لفظ مفرد باشد؛ اما بر یک جمع دلالت کند؛ مانند: لشکر، مردم و غیره.

مترادف: دو کلمه ای را گویند که در نوشتن مختلف و در معنی یکسان باشد؛ مانند: مرز = بوم، یار = دوست، خوب = نیک.

متشابه: دو کلمه ایست که در تلفظ و در نوشتن یکی باشد و در جمله معنی آن فرق کند؛ مانند: بار (دفعه)، بار (دربار)، سیر، سیر. گاهی در نوشتن نیز تفاوت اندک میداشته باشد؛ مانند: خاستن = خواستن، خورد = خرد.

متضاد: دو کلمه ای را گویند که در معنی مخالف یکدیگر باشند؛ مانند: دور، نزدیک، شب، روز، نیک، بد، سیاه، سفید.

تصغیر: آنست که نامی را با افزودن بعضی از پسوندها کوچک نشان دهند منظور از آن تحقیر یا توهین و یا ترحم باشد؛ مثلاً: پسوند(ک): مردک، طفلک، عروسک، موترک. و با پسوند(چه): کتابچه، دریاچه، باغچه، بیلچه.

ضمیر

ضمیر کلمه ایست که به جای اسم قرار می گیرد و برای رفع تکرار استعمال میشود؛ مانند: فرهاد به مکتب میرود. او شاگرد لایق است.

درینجا او به جای اسم یعنی فرهاد قرار گرفته است و برای جلوگیری از تکرار کلمه فرهاد به کار رفته است.

اقسام ضمیر

ضمیر بر چهار قسم است: ضمیر شخصی، ضمیر اشاره، ضمیر مشترک،

ضمیر مبهم.

ضمیر شخصی: آنست که بر کسی دلالت کند و برای تعیین سه شخص متکلم یا شخص اول (یعنی کسی که سخن میگوید)، مخاطب یا شخص دوم (یعنی کسیکه با او سخن میگویند) و غایب یا شخص سوم (یعنی کسیکه از او سخن میگویند) به کار رود. هرگاه ضمیر شخصی تنها ذکر شود و به کلمه پیش از خود متصل نشود، آن را ضمیر منفصل گویند؛ مانند:

	<u>مفرد</u>	<u>جمع</u>
اول:	من	ما
دوم:	تو	شما
سوم:	او، وی	ایشان، آنان، آنها.

هرگاه ضمیر شخصی تنها ذکر نشود و به کلمه پیش از خود پیوندد، آن را ضمیر متصل گویند. ضمائر متصل: م، یم، ی، ید، ند، فقط به آخر افعال می پیوندند؛ مانند: رفتم، رفتیم، رفتی، رفتید، رفتند، ولی ضمائر متصل: م، ت، ش، مان، تان، شان، همیشه در حالت مفعولی با مضاف الیه هستند؛ مانند: کتابم را گرفتم، کتابت را گرفتی، کتابش را گرفت.

ضمیر اشاره: آنست که برای نشان دادن کسی و چیزی به اشاره به کار رود. این، برای اشاره نزدیک، آن، برای اشاره دور است؛ مانند: این را آورد، آن را برد. هرگاه دو کلمه این و آن با اسم ذکر شوند، اسم اشاره و اگر به جای اسم نشینند، ضمیر اشاره گفته می شوند.

ضمیر مشترک: ضمائر: خود، خویش، خوشتن را ضمائر مشترک گویند. این ضمائر بین شخص اول، دوم و سوم مشترک اند. ضمائر مشترک هم به جای فاعل و هم به جای مفعول استعمال میگردند. مثلاً: خودم میروم، خودت میروی، خودش میرود، من خودم را در آینه دیدم، او خود را در صف اول نمره ها جا داد.

ضمیر مبهم: آنست که کسی یا چیزی را نامعین و نامشخص بیان کند؛ مانند: هر که آمد، عمارت نو ساخت. یکی رفت و دیگری آمد.

ضمیر های مبهم که در فارسی بیشتر به کار میروند، ازینقرار اند: یکی، هرکس، هیچکس، چندی، دیری، دیگری، دیگران، همه چیز، هرچیز و غیره.

تمرین:

- ۱- ضمیر را تعریف کنید و با مثال واضح سازید.
- ۲- ضمیر چند قسم است؟ تحریر دارید.
- ۳- چند اسم خاص و پنج اسم عام را در کتابچه خود بنویسید.

صفت

صفت آنست که حالت و چگونه گی چیزی یا شخصی را نشان دهد، یعنی صفت معنای اسم را مشخص تر میسازد؛ مثلاً: روز روشن، دشتهای سرسبز، شاگرد هوشمند و غیره.

صفت به انواع زیر تقسیم میشود:

۱- **صفت عادی:** آنست که چگونه گی و حالت چیزی یا کسی را به طور مطلق و کلی بیان کند بدون اینکه آن را در مقایسه قرار دهد یا درجه و اندازه آن را نشان دهد؛ مانند: خوب، بد، سیاه، سفید، نیرومند، باهوش و غیره.

۲- **صفت تفضیلی:** آنست که موصوف و یا موصوف ها را با شخص یا چیز دیگر و یا با اشخاص و چیزهای دیگر مقایسه کند و نشانه آن ((تر)) است، مانند: بزرگتر، داناتر، نیرومندتر و غیره.

۳- **صفت عالی:** آنست که موصوف یا موصوف ها را نسبت به همه افراد همنوع نشان دهد و نشانه آن پسوند ((ترین)) است؛ مانند: بزرگترین، زیباترین، خوبترین، داناترین و غیره.

۴- **صفت نسبتی:** آنست که کسی یا چیزی را به آن نسبت دهد؛ مانند: بلخی، هراتی، کابلی، آسیایی، طلایی، خرمایی، هسته یی، گنجه یی، پنبه یی و غیره.

صفت ترتیبی: باپسوند های، "م" و "ین" به کار میرود و گاهی پیش از

اسم و گاهی بعد از اسم واقع میشود؛ مثلاً: منزل چهارمین، چهارمین منزل،
کتاب دوم، نفر چهارم و غیره.

تمرین:

ضمیر مبهم را معرفی و با مثال واضح سازید.

مناجات

پادشاه، جرم ما را درگذار

ما گنه کاریم و تو آمرزگار

تو نکوکاری و ما بد کرده ایم

جرم بی اندازه بی حد کرده ایم

دایماً در فسق و عصیان مانده ایم

هم قرین نفس و شیطان مانده ایم

روز و شب اندر معاصی بوده ایم

غافل از امر و نواهی بوده ایم

بی گنه نگذشته بر ما ساعتی

باحضور دل نکردم طاعتی

بر در آمد بنده بگریخته

آبروی خود ز عصیان ریخته

مغفرت دارد امید از لطف تو

زانکه خود فرموده ای: لاتقنطوا

بحر الطاف تو بی پایان بود

ناامید از رحمت شیطان بود

چشم دارم کز گنه پاکم کنی

پیش از آن کاندرا لحد خاکم کنی

اندر آن دم کز بدن جانم بری

از جهان با نور ایمانم بری

پند نامه عطار

کرم کردگار

بیخودی میگفت درپیش خدای:

کای خدا، آخر دری بر من گشای

رابعه آنجا مگر بنشسته بود

گفت: ای غافل، کجا در بسته بود؟

آن عزیزی گفت: فردا ذوالجلال

گر کند در دشت حشر از من سؤال

کای فرومایه چه آوردی ز راه؟

گویم: از زندان چه آرم یا الله

غرق ادبارم ز زندان آمده

پای و سر گم کرده حیران آمده

باد در کف خاک درگاه تو ام

بنده زندانی راه تو ام

روی آن دارم که نفروشی مرا

جامه یی از فضل درپوشی مرا

زین همه آلوده گی پاکم بری

در مسلمانی فرا خاکم بری

آفریدن رایگانم گر رواست

رایگانم گر بیامری سزاست

چشم آن دارم که با چندین گناه

هیچ بر رویم نیاری ای اله

تو کریم مطلق، ای کردگار

درگذر از هر چه رفت و درگذار

از منطق الطیر، شیخ عطار

قسمت تشبیب یک قصیده

سپیده دم که زند ابر خیمه درگلزار

گل از سراچه خلوت رود به صفحه بار

ز اعتدال هوا حکم جانور گیرد

اگر به نوک قلم صورتی کنند نگار

سرود خارکن از عندلیب نیست عجب

که مدتی سر و کارش نبوده جز با خار

چه حالتست که مرغان همی زنند نوا؟

چه موجبست که گلها همی کنند نثار؟

هنوز سرو سهی برنیامدهست به رقص

چرا به دست زدن خوش برآمدهست چنار؟

عروس باغ مگر جلوه میکند امروز

که باد غالیه سا گشت و ابر لؤلؤ بار؟

کلیموار ز شاخ درخت بلبل را
فروغ عارض گل کرده عاشق دیدار
هنوز ناشده سوسن ز بند مهد آزاد

دراز کرده زبان چون مسیح در گفتار
چمن هنوز لب از شیر ابر ناشسته
چو شاهدان خط سبزش دمیده گرد عذار

نهاده نرگس رعنا به خواب مستی سر
هنوز ناشده از چشم او نشان خمار
جهان بدین صفت از خرمی و مجلس شاه

چنان در او که در اثنای سال فصل بهار

ظہیر فاریابی

اندرزها

- هر ملک را به عدل ثبات است و انتظام
قناعت سبب سعادت است. ۱-
- چون بدی کردی، عفو بخواه و چون به تو بد کردند، ببخش. ۲-
- حق همان آفتابی است که تاریکی را گم میکند. ۳-
- در وقت غضب شکیبایی و حلم باید نمود. ۴-
- حق گفتن سنگین و مشکل، اما خوش مزه است. ۵-

وصف باغ و بهار

ریاحین اندرو چون حور عین است	ز زینت باغ چون خلد برین است
شعار بوستان دیبای چین است	نثار آسمان لؤلؤی لالاست
دو صد چندانکه قارون را دفین است	بهار افکنده در صحرا ز نعمت
کمال قدرت ایزد چنین است	جهان پیر برنا کرده ایزد

سفارش:

تاکنون فکر کرده اید که چرا چهار فصل (بهار، تابستان، خزان و زمستان) در کشور ما بوجود میاید؟ درباره معلومات خود را بنویسید.

شماره	لغت	معنی
۱-	خلد برین	بهشت
۲-	ریاحین	گل‌های خوشبو
۳-	حور عین	معشوق بهشتی
۴-	لؤلؤی لالا	مروارید درخشان
۵-	نثار	تحفه، بخشش
۶-	دیبا	حریر ، پارچه ابریشمی
۷-	خاتم	انگشتری
۸-	دفین	پول گور کرده شده، یا هرچیزیکه زیر زمین

ساخته شود.

حشره های شبتاب

حشره های شبتاب در اثنای تاریکی شب نور از خود پخش میکنند. با حشرات شبتاب مردم از دیر زمانی آشنایی دارند. علمای طب در مورد این حشره‌ها به گونه دیگری فکر میکنند. به قرار مطالعات تازه در این جهان پهناور تقریباً دو صد نوع حشره شبتاب وجود دارد.

این حشره ها در قسمت عقبی وجود خود یک دستگاه کوچک تنظیم کننده و فرستنده نور دارند. جاپانیها روشنایی همان قسمت وجود حشره را به عوض چراغهای جیبی به کار می‌برند.

گروگان خورشید

در آن کشورِ رادمردان ستاند
در آن زادگاه بزرگان ستاند
گروگان ز خورشید تابان ستاند
کلاه بزرگی ز کیوان ستاند
به سر پنجهٔ خشم دندان ستاند
دل گرم و خونین مرغان ستاند
سر از پیکر بیخدايان ستاند
گهی جان فزاید، گهی جان ستاند
ز دشمن به دستان لرزان ستاند
دل از سینهٔ شرزه شیران ستاند
زنامی که مردی ز مردان ستاند؟
که دادِ خود از چرخ گردان ستاند؟
چه دشوار بخشد، چه آسان ستاند؟
به صد اندوهش بامدادان ستاند
کمر از بر پهلوانان ستاند

مهمین ایزد از من اگر جان ستاند
در آنجا ستاند که زادم ز مادر
در آنجا که ستوار کوه بلندش
درخت گشن شاخ گردون شگافش
به توفنده دریا ز کام نهنگش
ز چنگال شاهین به نیروی بازو
در آنجا ستاند که یکتا پرستان
در آنجا که نای شبانش شبانه
بسا پیرمردش که جام شهادت
بسانو جوانش که با فر و نیرو
شکوهنده تر چیست در زیر گردون؟
برازنده تر کیست ز آن رادمردی
شگفتا، که گیتی به مازنده‌گی را
چراغی که شب برفروزد به شادی
گهر باز گیرد ز دیهیم شاهان

استاد خلیلی

علامه اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری برہمن زادہ مسلمان، یکی از متفکرین والا و شاعر توانا و سیاستمدار دانا بود. او درد اجتماع خود را به خوبی احساس میکرد و اثر تازیانہٗ استعمار و استثمار را بر دوش مردم خود میدید و از نابسامانی مسلمانان آتش‌ها در دل داشت و اخگر در جگر. اشعارش که مملو از معارف اسلامی و مبانی اخلاقی و فلسفی است، مسلمانان را از قید غیر باز میدارد. عمق اندیشه و قدرت بیان او به شعرش رونق خاص بخشیده است. مهمترین آثار او در فارسی عبارت اند از: پیام مشرق، زبور عجم، ارمان حجاز، اسرار خودی و رموز بیخودی.

نمونہٗ کلام علامه اقبال:

آسیا یک پیکر آب و گل است

ملت افغان در آن پیکر دل است

از گشادِ او گشادِ آسیا

از فسادِ او فسادِ آسیا



شبِ زار بگریست ابر بہار

کہ این زندہ گی گریہٗ پیہم است

در خشید برق سبک سیر و گفت:

خطا کردہ ای، خندہٗ یک دم است

علامہ اقبال لاهوری در سال ۱۲۸۱ هـ.ق. تولد و در سال ۱۳۵۷ هـ.ق. وفات

کرده است. او یکی از علما، فضلا و دانشمندان مسلمان، با درد و با احساس بود.

زنبور عسل

کسانی که می‌خواهند افراد نوع خود را از شهد علم و معرفت شیرین کام سازند، باید از زنبور عسل درس تمیز نیک و بد، انتظام فعالیت، فداکاری و محبت را فرا گیرند. ببینید، این حشره کوچک چگونه در چمنها و گلزارها در جستجو است. از هر جا گلی و میوه‌یی که شیره شیرین و بوی خوش دارد، می‌یابد و آن را می‌مکد و مبدل به عسل می‌سازد و به ما ارزانی می‌دارد. از گلهایی که شیره تلخ و مضر دارند، اجتناب می‌کند. در نظم و ترتیب، جدیت، وظیفه شناسی و فعالیت خسته‌گی‌ناپذیر خود انسانها را به حیرت می‌اندازد.

زنبور عسل خودپرست نیست، او وقتی عسل می‌سازد، میان خود و دیگران فرق نمی‌گذارد؛ برای خود عسل بهتر و برای دیگران بدتر نمی‌سازد.

واقعاً اگر ما دارای این صفات شویم، پرده ظلمت را می‌دریم و به مقام عالی بشریت نزدیکتر می‌شویم.

سفارش:

- درباره فایده های عسل یک لست بسازید.
- شما معلومات بدست بیاورید که کدام عامل سبب تولید عسل خوب توسط زنبور آن میشود؟

شاه شمیران

اندر تواریخ نبشته اند که به هرات پادشاهی بود کامگار، فرمانروا، گنج و خواسته بسیار و لشکری بیشمار و همه خراسان در زیر فرمان او بود و از خویشان جمشید بود، نام او شمیران و این دژ شمیران که به هرات است و هنوز برجاست، آبادان او کرده است و او را پسری بود، نام او بازان. سخت دلیر و مردانه و بازور بود و در آن روزگار تیراندازی چون او نبود.

مگر روزی شاه شمیران بر منظره‌یی نشسته بود و بزرگان پیش او و پسرش بازان پیش پدر. قضا را همایی بیامد و بانگ میداشت برابر تخت، پاره-یی دورتر به زیر آمده، به زمین نشست.

شاه شمیران نگاه کرد، ماری در گردن همای پیچیده و سرش درآویخته و آهنگ میکرد که همای را بگذرد.

شاه شمیران گفت: ای شیر مردان، این هما را از دست مار کی برهاند و تیری به صورت بیندازد؟ بازان گفت: ای ملک، این کار از من است. تیری بینداخت، چنان که سر مار بر زمین بدوخت و به همای هیچ گزندی نرسید. همای خلاصی یافت و زمانی آنجا پرید و رفت.

قضاء را سال دیگر همین روز شمیران بر منظره نشسته بود. آن همای بیامد و بر ایشان پرید و پس بر زمین آمد، همانجا که مار را تیر زده بود. چیزی از منقار بر زمین نهاد و بانگی چند بکرد و بپرید و شاه نگاه کرد و آن همای را بدید. با جماعت گفت: پندارید، این همان هماست که ما او را از دست مار برهانیديم و امسال به مکافات آن بازآمده است و ما را تحفه آورده؟ زیرا که منقار بر زمین میزند. بروید و بنگرید و آنچه بیابید، بیاورید.

دو سه کس برفتند و به جملگی دو-سه دانه دیدند، آنجا نهاده. برداشتند و پیش تخت شاه شمیران آوردند. شاه نگاه کرد، دانه یی سخت دید.

آنان را بخواند و آن دانه ها به ایشان نمود و گفت: همای این دانه ها را به ما تحفه آورده است. چی میبینید، ما را با این دانه ها چی میباید کرد؟
متفق شدند که این را ببايد کِشت و نیک نگاه داشت تا آخر سال چه پدیدار آید.

پس شاه تخم ها را به باغبان خویش داد و گفت: در گوشه‌یی بکار و گرداگرد او پرچین کن تا چهارپا اندرو راه نیابد و از مرغان نگه دار و به هر وقت احوال او مرا بنمای. پس باغبان همچنان کرد. نوروز ماه بود. یک چندی برآمد، شاخکی از این تخمها برجست. باغبان پادشاه را خبر کرد. {شاه} با بزرگان و دانایان بر سر آن نهال شد. گفت: ما چنین شاخ و برگ ندیده‌ایم و باز گشتند.

چون مدتی برآمد، شاخهایش بسیار شد و برگها پهن گشت و خوشه-خوشه، به مثال گاورس از او درآویخت. باغبان نزدیک شاه آمد و گفت: در باغ هیچ درختی از این خرمتر نیست. شاه دیگر باره با دانایان به دیدار درخت شد. نهال او را دید، درخت شده و آن خوشه‌ها از او درآویخته. به شگفت بماند. گفت: صبر باید کرد تا همه درختان را بر برسد تا بر این درخت چگونه شود.

چون خوشه بزرگ کرد و دانه های غوره به کمال رسید، هم دست بدو نیارستند کرد تا خریف درآمد و میوه ها چون: سیب و امرو و شفتالو و انار و مانند آن در رسید. شاه به باغ آمد. درخت انگور دید، چون عروس آراسته، خوشه ها بزرگ شده و از سبزی به سیاهی آمده. چون شبه میتافت و یک - یک دانه ازو همی ریخت. همه دانایان متفق شدند که میوه این درخت اینست و درختی به کمال رسیده است و دانه از خوشه ریختن آغاز کرد و آن باغ که در او تخم انگور بکشتند، هنوز برجاست. آن را به هرات غوره میخوانند و بر در شهر است و چنین گویند که نهال انگور از هرات به همه جا پراکنده شده و چندان انگور که به هرات باشد، به هیچ شهر و ولایتی نباشد، چنانکه زیادت از

صد گونه انگور بر سر زبانهاست.

نوروزنامه منسوب به عمر خیام

وصف بهار

ای خوشا این جهان بدین هنگام	گل بخندید و باغ شد پدرام
از گل سیب و از گل بادام	چون بناگوش نیکوان شد باغ
دشت همچون صحیفه زرفام	همچو لوح زمردین گشته ست
زندوافان درون شده به خیام	باغ پر خیمه های دیبا گشت
سوی باده همی دهد پیغام	گل سوری به دست باد بهار
من به باغ آمدم، به باغ خرام	که ترا با من ار مناظره ییست

فرخی سیستانی

حرمت آموزگار

به تعظیم استاد کوشش نمای	همی بود دایم به فرهنگ و رای
به تعظیم استاد بیش از پدر	کسی گفت: چونی چنین رنجبر
و زین تربیت یافت جان و دلم	بگفتا: ازو نقش آب و گلیم

مولانا عبدالرحمن جامی

شماره	لغت	معنی
۱-	سوری	گل سرخ رنگ است
۲-	پدرام	آباد و آراسته و خرم
۳-	بناگوش	دلک گوش، بیخ گوش
۴-	زندواف	پیشوای زردشتی، زند خوان، پازند شرح کتاب اوستا و بلبل هزار داستان
۵-	دیبا	پارچه ابریشمی رنگین
۶-	صحیفه	نامه، کتاب
۷-	خیام	خیمه ها
۸-	فرهنگ	علم و کمال
۹-	مناظره	گفتگو

X X X

ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم؛

هیچ نه معلوم شد آه که من کیستم

موج زخود رفته یی تند خرامید و گفت:

هستم اگر میروم، گر نروم نیستم

علامه اقبال

سفارش:

شاگردان مفهوم این چهار بیتی را در دو سطر بنویسند.

انگشتر طلا

صبح بود. زن چادرکش را دور سرش پیچید و خاکروبه را از پنجره خانه به کوچه ریخت. این خانه مثل بسیاری از خانه های این شهر در کوچه تنگ و پرجمعیت قرار دارد که وقتی سر را از پنجره اش بیرون کنند، دلخراش ترین تلاشها و پایان ناپذیرترین جدالها بین مرگ و زنده گی دیده میشود.

ترنگ، ترنگ آزار دهنده چکشهای آهنگری؛ نعره تغاره فروشی که با حنجره آرامی ناپذیرش از سرصبح فریاد میزند؛ تپ، تپ یکنواخت بوت دوز؛ آواز کهنه فروش دوره گرد؛ فحش و ناسزای بچه های قد و نیمقد و صداها صدای دیگر به هم آمیخته و همه هم گنگ بلند و سرگیچه آوری را ساخته اند و گوش آدمهای این کوچه به این صداها آشناست که اصلاً در گوش همه شان این همه رسوب کرده.

بوی کثافت، عطر نان گرم، بوی چرم دباغی شده، بوی رابرهای چیلی دوزی هوا را انباشته. از وقتی که آفتاب نوک میزند، غلغله در این کوچه آغاز مییابد و تا نیمه های شب به طور قطع ناپذیر ادامه دارد

زن پنجره را بست؛ نظری به در و دیوار خانه انداخت؛ بعد پرزه های کوچک تار را از روی گلیم راهدار سفید و سیاه با وسواس خاص برداشت. آنطرف در، کنار دیوار پسر هشت- نه ساله یی روی زمین به رو افتیده و زانوهایش را زیر شکمش قرار داده بود و با قلم نی درازی مشق میکرد و دو دختر کوچک کار برادر شان را با تعجب و شوق مینگریستند

پسر سرش را بلند کرد و سکوت آنی درون خانه را شکست:

- بوبو، کتابچه مشقم خلاص شده، بتی پیسه

- مادر اندکی تأمل کرده، گفت:

- بچیم، پول سیاه ندارم.

خودش میدانست که دروغ میگوید؛ ولی بچه با سماجت کودکانه یی

گفت:

- آخر مره معلم میزنه.

- مادرش گفت:

- تو امروز ام صبر کو.

و خود را در گذشته هایافت. مرگ شوهر پیرش، یتیم شدن سه طفلش، رخت شستنش در خانه ها. این پرده ها یکی پشت دیگر از جلو چشمش گذشتند. یکباره متوجه شد که ایستاده و به خطوط گلیم خیره شده است. خطوط پیش نظرش میرقصیدند؛ چون موجهها بالا و پایین میآمدند. سرش را بلند کرد و گفت:

حسین جان، مه دیگه میرم که ناوخت میشه. توام چاشت که مکتب میرفتی، چای دم کو، نانام ده مطبخ است، یکی، یکی خوارایته نان بته و دروازه ره سرشان قلف کو.

چادری اش را گرفت؛ بامان خدا، گفت و از زینه ها پایین شد.

خود را پشت در بزرگی یافت. درین خانه رخت میشست. زنجیر در را تکان داد و لحظه یی بعد پسر دوازده - سیزده ساله یی که لباس قیمتی و بددوختی به تن داشت، در را باز کرد. وقتی او را دید، ابرو درهم کشید و با آواز آمرانه اش صدا زد:

ببو زنکه کالا شوی آمده!

زن ساکت بود. همین پسر همیشه با زبانش نیشهای دردناکی به او میزد و آزارش میداد. زن با قدمهای شمرده پیش رفت و پرده ضخیم زیبایی را بلند کرد.

سلام علیکم

و علیکم، مادر حسین. چقه ناوخت آمدی

این صدای زن چاق و چله یی بود که پیراهن در تنش تنگی میکرد و مثل آن که همه روغن‌ها و گوشت‌ها در زیر پوست چربش جمع شده بود و ادامه داد:

برو دیگه نشی، کالای چرک ده تشناب اس.

با همین جمله خورد کننده، زن دانست که کارسنگین آغاز یافته. چادری اش را کشید؛ به هم پیچید؛ کنار در تشناب قرار داد؛ آستین‌هایش را بالازد. دسته‌هایش در کف صابون، رخته‌های چرک را چنگ میزدند. درد زاده خسته‌گی همه جانش را در خود میفشرد؛ اما به این دلخوش بود که وقتی بیست افغانی امروز را بگیرد، برای حسین چند تا کتابچه بخرد و چند روز بی دردسر باشد. لبخند رضایت روی لب‌های باریکش میشگفت....

آفتاب هنوز پشت کوه‌های بلند کابل پت نشده بود. صدای آذان نماز عصر در همه‌مۀ شهر گم و گنگ میشد. مادر حسین رخته‌ها را شسته بود. طناب‌های طویل حویلی از تکه‌های رنگ به رنگ، پرده‌ها، پوشه‌های دوشک، تنبان‌های کلان، پیراهن، زیر پیراهن و جراب پر شده بودند. وی چاشت هم فرصت نکرده بود، نان بخورد. شمال خنکی آور عصر، پوست تر بازوهایش را مثل تنۀ مرغ پرکن شده ساخته بود. کمرش را راست کرد. همه استخوان‌هایش مور مور میکردند. نفس بلند کشید. میخواست ظرف‌ها را بردارد و سر جایش بگذارد که زن صاحب خانه آمد؛ به طناب‌ها نگاه انداخت؛ ولی چشمانش شرر دیگر داشت. دست را روی کمر عریضش گذاشت و با صدای بلندش گفت:

- مادر حسین حالی خوب شد دیگه

- زن لبخند مهرآمیز زد و پرسید:

- چی، بی بی جان؟
- چهره زن قوی هیکل قرمز شده بود. گوشتهای اضافی تنش از هیجان تکان میخوردند. با همه قدرتش فریاد زد:
- خودت میفامی، دیگه.
- دل مادر حسین گواهی بدی داد و باز پرسید:
- چی ره؟
- چی ره؟ انگشتی مه ...
- و سوزن نگاه بی اعتمادش را به چشم زن فرو کرد تا تأثیر حرف خود را در حالتش ببیند؛ ولی مادر حسین نه تکان خورد؛ نه رنگ باخت. باز آرام پرسید:
- چی شده، انگشتی تانه؟
- طاقت زن چاق طاق شده بود. آوازش را بلند کرد:
- انگشتییم ده تشناب بود، گم شده و غیر تو دیگه کس بیگانه نامده. هر چطور میشه، انگشتی ره پیدا کو. میفامی؟ طلا بود طلا.
- مادر حسین حیران شده بود. این جمله خورد کننده کشنده ترین ضربات را بر سرش فرود آورد. این اهانت همه تنش را جوید و با صدای خفیف گفت:
- به خدا اگر مه دیده باشم
- هه، هه. تو ندیدی؟ به خدا که خودته انگشتی میسازم.
- مادر حسین همان طور که انگشتهای تر و لاغرش را تکان میداد، هر چه به ذهنش فشار آورد، اثری از انگشتی نیافت. بازوهایش را در دو طرفش آویخته بود و نگاهش به سنگهای کوچک سرای میخکوب شده بود .
- زن چاق پیش آمد. مثل ببری که روی شکارش بپرد، فش، فش میکرد.
- پره های بینی سرخش میلرزیدند...

مادر حسین مثل کالبد بی روح سراپا تسلیم ایستاده بود. زانوهایش میلرزید. زن چاق غرید:

- بوتایته بکش
- مادر حسین پاهایش را از بوتهای ترش که کف صابون روی آن چون کفهای کلانی پریده بود، کشید. زن چاق با دو انگشت بوتهها را تکان داد؛ ولی خالی بودند. باز دست گوشت آلودش را روی شانه لاغر مادر حسین گذاشت و تکانش داد:
- چی کدی، انگشتی ره، زن؟
- مادر حسین همه قوایش را جمع کرد و گفت:
- اگر مه دیده باشم، از دو دیده کور شوم..... آخر مه پنج وقت نماز میخانم، خدا ره به یگانگی یاد میکنم مه چی طور
- بغضی راه گلویش را بست؛ جمله اش ناتمام ماند؛ رنگش سفید شده بود؛ لبانش رنگ نداشتند؛ مثل بید میلرزید.
- زن چاق انگشتش را به علامت تهدید بلند کرد و گفت:
- به ای چیزا از پیش مه خلاص نمی شی رویش را طرف پسرش همان که لباس قیمتی و بددوختی به تن داشت و با نگاه شیطنت باری مادر حسین را میپالید کرد و به سخن خود ادامه داد و گفت:
- هله، عثمان بچیم. بدو، بخچه چادریش را بپال
- پسر با یک جست از زینه بالا شد و چند لحظه بعد آمد چادری را روی سرای پرتاب کرد و با نازدانه گی خاصش گفت:
- مادر نیس.

چشمان مادر حسین از حدقه برآمده و با حیرت دردآلودی به این صحنه دردآلودتر مینگریست. یارای حرکت نداشت. وجودش را نفرت انباشته بود.

زن چاق مثل کسی که آخرین تیرش هم خطا میشود، خشم آلود دندانها را نشان داد و غرید:

- امروز زبان تر اس فردا خشک جواب خدا ره چی میتی زنکه دزد...؟
 - مادر حسین تکانی محسوس خورد. این چند کلمه در گوشش زنگ زد:
 - ((جواب خدا ره چی میتی، زنکه دزد ... زنکه دزد... زنکه دزد ...)) و برای یک لحظه آرزو کرد که زمین دهان باز کند و او را بلعد.
- وحشت سراپایش را در چنگال گرفت. چشمانش را سوی آسمان بالا کرد و بغض آلود گفت: خدا خودش می بیند حق اس ...

عثمان پسر صاحب خانه آنطرفتر ایستاده بود. دهنش را کج کرد و با تقلید مسخره آمیز جمله مادر حسین را دوباره تکرار کرد: خدا خودش می بیند، حق اس.

- خدا خودش می بیند، حق اس خدا خودش می بیند، حق اس ... برو گمشو ... و لگدی به چادری که روی سرای افتاده بود، زد.

زن صاحب خانه دانست، چیزی از دستش نمیآید. دوباره فریاد زد:

انگشتی خو یافت نشد... خو به خدا اگر دیگه قدمته ده ای خانه ماندی، پایته میشکنانم، میفامی؟ دیگه برای و برو بگی چادریته ...

از داستانهای سپوژمی رووف

تمرین:

- ۱- حسین و مادرش در چگونه کوچه‌یی زنده‌گی میکردند؟
 - ۲- حسین و مادرش چی کار میکردند؟
 - ۳- حسین از مادرش چی خواست؟ وضع زنده‌گی آنان چسان بود؟
 - ۴- چرا آن زن چاق، مادر حسین را توهین کرد؟ آیا ادعایش درست بود؟
 - ۵- جملات عامیانه را به صورت ادبی در کتابچه هایتان، بنویسید.
 - ۶- ازین جا تا پایان متن را بخوانید: زن چاق پیش آمد. مثل ...
-

سفارش:

شاگردان عزیز، طی یک صفحه یک داستان کوتاه از زنده‌گی واقعی اقارب

خود بنویسید.

مادران، صلح می‌خواهند

ای میوه زنده‌گانی من
از کودکی و جوانی من
در روی تو می‌کنم تماشا
آینده پر سعادت را
چون اختر بخت تو درخشان
آرام دلست و راحت جان
چون حلقه فتد به گردن من
لرزد ز محبت تن من
از خود گذرد برای فرزند
با مهر کند فدای فرزند
وی نو گل زنده‌گانی من
یک لحظه ترا به دست دشمن
از جای پررم، شوم دگرگون
رفتی تو میان آتش و خون
گر قلب مرا کنند پاره
آتش زندت به گاهواره
دارند ز جنگ نفرت و ننگ
بر هر که فروزد آتش جنگ

ای کودک دلفریب زیبا
آینه روشن است رویت
من عمر عزیز رفته ام را
بینم ز دریچه های چشمت
چشمت دو ستاره درشت است
بوی نفس معطر تو
آنکه که دو دست کوچک تو
گویی بوم جهان در آغوش
مادر چه فدایی عجیب است
مادر دل و جان و زنده گی را
ای کودک دلنشین زیبا
گر سر بدهم، نمی‌سپارم
گر پشه به صورتت نشیند
آخر چه تحملی که بینم
گر چشم مرا کنند از جای
حاضر نشوم که شعله جنگ
چون من همه مادران گیتی
ای لعنت مادران دنیا

<u>شماره</u>	<u>لغت</u>	<u>معنی</u>
۱-	دلفریب	خوشنما، خوش آیند
۲-	درشت	بزرگ و کلان
۳-	معطر	خوشبو
۴-	صلح	آشتی

تمرین

- مادر برای فرزندش چی میخواهد؟
- مادران از چی نفرت دارند؟
- مادران به چی لعنت میفرستند؟
- مادران چرا از جنگ نفرت دارند؟
- آیا فکر کرده اید که انسان ها چرا جنگ میکنند؟
- لطفاً اندیشه خود را بنویسید که اگر انسانها بین هم در طول تاریخ جنگ نمی کردند، امروز چگونه زنده گی میداشتند.

آفتاب طلوع کرد

ای کودک زیبا،

از گهواره برخیز و مانند مرغکان مست گلشن که در آسمان بهاری
اینسو و آنسو میپرند، بخرام! حالا وطن و زادگاه تو از توست.

گریه مکن؛ بخند؛ مانند: صدای بال کبوترانی که در میان دره های تنگ
می پیچد و شور و شوق می آفریند.

تو موجودی هستی پاک و معصوم. آن روزگاران سیاه گذشت که تو
نحیف و لاغر باقی بمانی؛ زیرا دوستان، برادران، خواهران و همزاده گان تو در
خدمت تو و با تو برابرند. دیگر به خاطر پیراهن پینه خورده ات رنج نمیبری.
ستمگرانی وجود ندارند که بر تو اهانت کنند.

به شادی زنده گی کن. تو دیگر بچه لاغر، زرد و زار و غمگین نخواهی بود.
دستان زورمندان شکسته است.

<u>شماره</u>	<u>لغت</u>	<u>معنی</u>
--------------	------------	-------------

- | | | |
|----|-------|----------------------|
| ۱- | معصوم | پاک و بی گناه |
| ۲- | اهانت | خوار کردن، پست شمردن |

تمرین:

- در باره این موضوعی که خواندید، یک مقاله که از ده سطر کم نباشد بنویسید.
- شما لطفاً درباره آفتاب برای دو دقیقه صحبت کنید.
- آنچه در باره آفتاب شنیده اید، آنرا بنویسید.

تابه کی

تابه کی اولاد افغان، تابه کی؟
تابه کی، هان تابه کی، هان تابه کی؟
نور بیداری جهانی را گرفت
خواب غفلت ای حریفان، تابه کی؟
سبزه خوابیده هم برداشت سر
بر نمیداری تو مژگان تابه کی؟
میوزد باد خزانت در چمن
شوق گلگشت بیابان تابه کی؟
بایدت بر حال خویشت خون گریست
سیرانه‌ار و گلستان تابه کی؟
شوق تعمیر و سرای و خانه چند؟
خاکبازی همچو طفلان تابه کی؟
یک نفس سر در گریبان درکنید
فکر کالر، ای جوانان تابه کی؟
رفت وقت خنده و هزل و مزاح
خورد سالی خوردسالان تابه کی؟
روز کار و روزگار عبرت است
خواب راحت در شبستان تابه کی؟

کوکوی مرغ سحر آمد به گوش
 خرخر خواب ای گرانجان، تا به کی؟
 ای قلم آخر زبانت می‌برند
 اینقدر حرف پریشان تا به کی؟

عبدالهادی داوی، پریشان

<u>شماره</u>	<u>لغت</u>	<u>معنی</u>
۱-	گران جان	سخت جان، بیمار
۲-	بایدت	باید ترا
۳-	انهار	جویها، نهرها
۴-	عبرت	پند آموختن
۵-	شبستان	خوابگاه، قسمتی از مساجد بزرگ
۶-	درکردن	داخل کردن
۷-	هزل	شوخی و مزاح، بیهوده
۸-	کالر	نکتایی، بند زینتی که مردان دورگردن گره زنند.

تمرین:

- ۱- شاعر، به چی چیزی تأکید می کند؟
- ۲- مخاطب شاعر کیست؟
- ۳- ما برای آبادی وطن خود چی باید کنیم؟

گویند عارفان، هنر و علم کیمیاست

گویند عارفان: هنر و علم کیمیاست
وان مس که گشت همسر این کیمیا، طلاست
فرخنده طایری که بدین بال و پر پرید
همدوش مرغ دولت و هم عرصه هماغست
وقت گذشته را نتوانی خرید باز
مفروش خیره کاین گهر پاک بی بهاست
تو مردمی و دولت مردم فضیلت است
تنها وظیفه تو همی نیست خواب و خاست
زان راه بازگرد که از رهروان تهیست
زان آدمی بترس که با دیو آشناست
آن را که دیبه هنر و علم در بر است
فرش سرای او چه غم از آن که بوریاست
بشناس فرق دوست ز دشمن به چشم عقل
مفتون مشو که در پس هر چهره چهرهاست
ای شاخ تازه، رس که به گلشن دمیده ای
آن گلبنی که گل ندهد کمتر از گیاست
چون روشنی رسد ز چراغی که مرده است؟
چون درد به شود ز طبیعی که مبتلاست؟
در آسمان علم، عمل برترین بر است
در کشور وجود، هنر بهترین غناست

عاقل کسی که رنجبر دست آرزوست
 خرم کسی که در ره امید اوستاست
 با دانش است فخر، نه با ثروت و عقار
 تنها هنر تفاوت انسان و چارپاست
 ز آشوبهای سیل و ز فریادهای موج
 ندیشد ای فقیه، هر آنکس که ناخداست
 دیوانه‌گیست قصه تقدیر و بخت نیست
 از بام سرنگون شدن و گفتن: این قضاست
 آن سفله‌یی که مفتی و قاضی است نام او
 تا پود و تار جامه اش از رشوه و ریاست
 جان را هر آنکه معرفت آموخت، مردم است
 دل را هر آنکه پاک نگهداشت، پارساست

پروین اعتصامی

سفرارش:

شاگردان معنای لغات ذیل را از فرهنگ پیدا کنند و یا از کسانی که
 میدانند، بعد از درس مکتب بپرسند و نوشته بیاورند:
 - عارفان: ()
 - هنر: ()
 - هما: ()
 - گلبن: ()
 - غنا: ()
 - مفتون ()

حکایت

در تاریخ گزیده مسطور است که هارون الرشید هر روز نزد مالک میرفت و کتاب حدیث میخواند. روزی مالک گفت: «بهتر آن است که امیرالمومنین خود را رنجه نسازد و اجازه دهد تا من هر روز به خدمت او آیم.» هارون گفت: «مرتبه علما بلندتر از آن است که برای تعلیم نزد شاگرد روند. شیوه کرم آن است که طالب علم به خدمت استاد رود، نه آنکه استاد را به خدمت خود خواند.»

روضة الانوار

پرسشها:

- ۱- از حکایت فوق چی نتیجه گرفتید؟
- ۲- راجع به مقام و اهمیت معلم یک مقاله بنویسید.
- ۳- شما برای پنج دقیقه صحبت کنید که اگر معلم نمی بود، نتیجه چه می شد؟

انواع مواد مُخَدَّر و تأثیرات آن در بدن انسان و جامعه

اعتیاد به مواد مخدر عبارت از فشار ناشی از استعمال دوامدار مواد مخدر است که شخص را مجبور به دوام استعمال آن میکند و انسان معتاد هیچگونه مقاومتی در برابر استعمال آن از خود نشان داده نمیتواند. استعمال مواد مخدر شخص را به خرابی جسمی، دماغی و مفسد اجتماعی میکشاند؛ لذا خطرات ناشی از استفاده نادرست مواد مخدر را که امروز بشریت را تهدید میکند باید جدی گرفت. خطرات از فرد سرایت می کند و محیط خانواده، مکتب، شهر، کشور و جهان را در بر میگیرد. انواع مواد مخدر عبارت اند از چرس، تریاک، هیرویین، شراب و غیره که هرکدام ضررهای خاص خود را دارا میباشند و از همین سبب خرید، فروش و استعمال آنها غیر شرعی و غیرقانونی است و جرم بزرگ پنداشته میشود.

سپارش:

- ۱- معلم محترم در مورد اضرار مواد مخدر از نگاه دین اسلام معلومات ارائه نماید.
- ۲- شاگردان مواد مخدر را نام بگیرند.
- ۳- کشت بته های مؤلد مواد مخدر از جمله خشخاش برای وطن ما چه ضرر هایی را درقبال دارد؟

آشتی

صدای مهر و آشتی
زهر صدا درین زمانه خوشتر است
بیا، عزیز من،
دوباره آشتی کنیم
بیا، دوباره باغهای خنده را
به یاری محبت و صفا
بهار و سبز و بارور کنیم
بیا، که قلبهای مان
ز هرزه خارهای خشم و کین
تمام خارزار گشته است
بیا، که خارهای خشم و کینه را
ز بیخ بر کنیم
و دانه های آشتی و مهر را
دوباره در زمین قلبهای مان بپرویم
و باز باغ خنده را
شگوفه بار و سبز و بارور کنیم
سلام، بر صدای مهر و آشتی، سلام
بیا، دوباره آشتی کنیم

دکتور ش. دیباج

کابل و برف زمستان

اوه، امروز عجب ابری فضا را پوشیده و برف شروع به باریدن کرده است. میانهٔ آسمان و اطراف افق و حتی سرهای کوه پغمان و تخت شاه و کوه خواجه صفا همه با ابرهای روشن - که ابر برف است - پوشیده و مستور گردیده است. هرگاه همینطور مسلسل بیارد به همه نقاط وطن عزیز لحاف پرپنبهٔ سفید خود را هموار میکند و تا نوروز آن را جمع نمیکند.

بیایید بارش برف را تماشا کنیم و ببینیم که چگونه پاغنده های بیرون از شمار آن، تمام فضا را گرفته و هر پاغنده اش از هوا چسان سرازیر می شود و به زمین میافتد! بیچاره گنجشکها و موسیچه گکها گرسنه و تشنه به لانه ها و آشیانه های خود شان خزیده اند و طاقت پر زدن و دانه چیدن را ندارند.

سفارش:

شاگردان برای ده دقیقه در دو صف از یک دیگر سوال نمایند و جواب دهند که چرا وقتی برف می بارد و در یک وقت دیگر باران .

ماین

در افغانستان خطر ماین برای هر کس وجود دارد. ما باید بدانیم که:

ماینها چند نوع و به چه شکل میباشند؟

ماینها در کجا میباشند؟

کدام علامتها ما را از خطر ماینها آگاهی میدهند؟

ماینها اندازه های مختلف دارند. بعضی از آنها به اندازه گیلان

چایخوری، بعضی دیگر به اندازه دیک میباشند. ماینها شکلهای مختلف

دارند؛ مثلاً: گرد و هموار مثل توتۀ نل بخاری، توپ، صندوقچه یا بکس

چرمی، رادیوی کوچک که پایه های آهنی داشته باشد و غیره.

امکان دارد در این جایها ماین وجود داشته باشد: پوستانه های عسکری

یا جبهات جنگ، خانه های خالی نزدیک چشمه ها، چاهها، جویها، دریا ها و

نهرهای نزدیک پلها، گذرها و کوتلها، دو طرف دیوارها و سنگهای کلان، داخل

چقریها و سنگرها.

در افغانستان چند مؤسسه برای پاک کردن ماینها وجود دارد. مؤسسه

های ماین پاکی اول جایهای ماین گذاری شده را نشانی میکنند، پس از آن

ماینها را با سامان و آلات مخصوص میکشند یا از بین میبرند.

جایهای ماین گذاری شده با این چیزها نشانی میگردد: با نصب کردن

یک لوحه که علامت بودن ماین است، با گذاشتن نشانه های سنگی در جایی

که ماین باشد و با رنگ سرخ.

اگر در نزدیک ماین دیوار باشد، قسمتی از آن را رنگ سرخ میزنند. رنگ

سرخ در تیغه های کوهها و سنگهای کلان هم علامت بودن ماین است.

قطار سنگ: اگر قطار سنگ در کنار سرکها، زمینهای زراعتی و غیره

دیده شود، علامت خطر ماین است.

پایان



وزارت مبارزه علیه مواد مخدر

نشه آغاز بد بختی هاست

جوانان عزیز!

میدانید که استعمال مواد نشه آور؛ مانند: چرس، شراب
هیرویین، تریاک و غیره شما را از رقابت های سالم علمی
اجتماعی و اقتصادی باز میدارد.

نشه زنده گی فامیل و اجتماع را با بد بختی مواجه میسازد.